

معضل پیش‌بینی انقلاب‌ها و نظریه آشوب

محمد رضا طالبان^۱

هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی انقلاب، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

(تاریخ دریافت: دی ۹۲، تاریخ پذیرش: خرداد ۹۳)

چکیده:

انقلاب‌ها همواره پس از وقوع و رخدادشان برای اندیشمندان و تئوری‌پردازان علوم اجتماعی و سیاسی، «مسئله» و «حیرت» آفریدند و «تاریخ» گواهی می‌دهد که هیچ انقلاب بزرگی به طور دقیق توسط دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی پیش‌بینی نشده است. ولی، واقعاً چرا انقلاب‌ها همواره موجب تحیر و شگفت‌زدگی همه افراد- اعم از بازیگران کلیدی، ناظران خبره و مطلع منطقه‌ای و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی و سیاسی - شده‌اند؟ در مقاله حاضر ابتدا در مقام توصیف، تلاش شده است با ارائه شواهد تاریخی مدعای پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها به طور مستند نشان داده شود و سپس در مقام تبیین با استعانت از تئوری آشوب، توضیح داده شود که چرا انقلاب‌ها، تاکنون پیش‌بینی نشده‌اند و کلاً پیش‌بینی‌ناپذیر به نظر می‌رسند. در همین راستا، مدل‌های تبیینی دو تن از انقلاب‌پژوهان (کدی و کوران) در خصوص پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها تشریح می‌شود که توانسته‌اند مکانیسم‌های تئوری آشوب را برای توضیح این شگفت‌زدگی بکار گیرند.

واژگان کلیدی: پیش‌بینی انقلاب‌ها، پیش‌بینی‌ناپذیری، تئوری آشوب، نیکی کدی، تیمور کوران، تحریف ترجیح

۱. آدرس الکترونیکی: qtaleban@yahoo.com

طرح مسئله

پیش‌بینی آینده دغدغه همیشگی انسان‌ها بوده است تا جایی که اگر گفته شود اشتیاق بشر برای دانستن آینده امور قدمتی به اندازه کل تاریخ بشری دارد، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که از خاک اشتیاق بشر برای دانستن آینده، انواع پیشگوییانی رویدند که می‌خواستند به نحوی از انحاء به این اشتیاق در نزد خاص و عام پاسخ گویند. همین امر موجب شد تا پیشگویان و کاهنان در گذشته‌های دور نقش و جایگاه والایی را در جامعه به خود اختصاص دهند. به بیان دیگر، مردم در طول هزاران سال برای افکندن نیم‌نگاهی به آینده دست به دامان گروه‌های مختلفی اعم از شامان‌ها، جادوگران، و هاتقان غیب یا پیشگویان، طالع‌بینان و ستاره‌شناسان شده‌اند. جالب آن که به‌رغم نتایج ناکامی‌بخش چنین پیش‌بینی‌هایی، مردم هیچگاه از توجه و رغبت روزافزون به این موضوع دست نکشیده‌اند. حتی در جامعه‌های صنعتی امروزی نیز انتشار کتاب‌ها و مقاله‌های جدی در خصوص پیش‌بینی آینده به همراه تجدید حیات طالع‌بینی و اخترشناسی شاهد این مدعا است (لنسکی و لنسکی، ۱۳۶۹: ۵۷۹). در حقیقت، تمایل ذاتی آدمیان به کشف فردای نامعلوم خود سبب شده تا بازار پیشگویی، ستاره‌شناسی و طالع‌بینی از هزاران سال پیش تاکنون داغ باشد. دلیل این امر تا حدود زیادی آن است که پیش‌بینی موفق، می‌تواند نااطمینانی انسان را در خصوص آینده نامعلوم حل کند و از آنجا که اطمینان و ایقان نسبی به نااطمینانی و عدم‌ایقان مرجح است، به نظر می‌رسد درخواست برای پیش‌بینی آینده همواره جزو ترجیحات اصلی آدمیان باقی بماند و بسیار بعید است که این مطالبه از میان انسان‌ها رخت بریندد.

از سویی دیگر، در جهان صنعتی معاصر با توجه به توفیقات خارق‌العاده علوم تجربی جدید به تدریج این باور عمومی به وجود آمد که دانشمندان و متخصصان علوم جدید قادرند برای هر چیزی - حتی، پیش‌بینی آینده - راه‌حلی بیابند و بدین ترتیب، آنان توانستند از حیث فکری بر جوامع جدید تسلط و تفوق یابند. واقعیت آن است که در جوامع امروزی، دانشمندان و متخصصان علوم جدید (اعم از علوم طبیعی و اجتماعی) افراد خبره‌ای محسوب می‌شوند که همواره باید در امور خطیر نظر آنها را جویا شد و اغلب هم بی‌چون و چرا، نظر آنها را پذیرفت (اکاشا، ۱۳۸۷: ۱۶۴). خلاصه آن که، دانشمندان و متخصصان علوم جدید در جوامع نوین توانستند با حذف شامان‌ها، جادوگران، و سایر

رقیبانی که در قدیم از لحاظ فکری شأن والایی در جامعه داشتند از جایگاه رفیعی برخوردار شده و حرمت بسیار زیادی پیدا نمایند^۱. به عنوان یکی از نتایج این جابجایی منزلتی، اشتیاق و مطالبه دیرینه انسان‌ها در خصوص پیش‌بینی آینده، متوجه دانشمندان علوم جدید دانشگاهی نیز گردید^۲.

افزون بر این، در عصر جدید بتدریج این ایده در میان دانشمندان رواج پیدا نمود که هدف اصلی علوم تجربی نوین، به ویژه علوم اجتماعی، پیش‌بینی تحولات آتی امور است و میزان پیشرفت و بلوغ این علوم را می‌توان از روی انجام و عرضه چنین پیش‌بینی‌هایی ارزیابی نمود (ر. ک. به: راین، ۱۳۶۷: فصل نهم). لذا، رفته‌رفته در عصر جدید، دانشمند علوم اجتماعی بودن^۳ برای بسیاری از مردم به معنای دارا بودن ترکیبی توأمان از خصایص

۱. برای مثال، هنری مندراس جامعه‌شناس مشهور فرانسوی تصریح دارد که اکنون همه خیال می‌کنند که «جامعه‌شناس» جادوگر زمان ما و حلال همه مشکلات است... امروزه جامعه‌شناسان در مقام مشاور مانند منجمان دربار حکمرانان گذشته‌اند که با نظاره به حرکات ستارگان، دستورالعمل فرمانروایان را تعیین می‌کردند (۱۳۶۹: ۶۲ و ۶۶).

۲. تأسیس رشته‌هایی مثل «آینده‌پژوهی» (Futures Study) در دانشگاه‌های سراسر دنیا را شاید بتوان تا حدود زیادی پاسخ مستقیم و سازمان‌یافته نظام دانشگاهی و اردوگاه علم جدید به یک چنین مطالبه‌ای محسوب نمود. در همین راستا، اتزیونی- هالوی (۱۳۷۸) تصریح می‌کند که بخش مهمی از نخبگان علمی در جوامع غربی عمیقاً خود را درگیر پیش‌بینی آینده کردند، تا جایی که در دهه ۱۹۶۰ میلادی ارائه پیش‌بینی‌های بلندمدت اجتماعی و سیاسی شوقی همه‌گیر شده بود. هم‌چنین، موسسه‌های آینده‌شناسی در تمامی جوامع صنعتی جهان افزایش یافت و سلیلی از کتب و مجموعه‌های حاوی مقاله‌های سمپوزیوم‌ها با عناوینی نظیر «سال ۲۰۰۰»، «بشریت ۲۰۰۰»، «جهان در سال ۱۹۸۴»، «زندگی در قرن بیست و یکم»، «شوک آینده»، «جامعه‌شناسی آینده» و حتی «آینده به عنوان رشته‌ای دانشگاهی» به راه افتاد (ص ۷۴).

۳. بنا به استدلال اتزیونی- هالوی (۱۳۷۸) عالمان و متخصصان علوم اجتماعی جدید گرفتار وضعیتی شده‌اند که به لحاظ ساختاری تناقض‌آمیز است. معاش ایشان، همانند اعتبارشان، به ارج نهادن دیگران به تلاش‌های آنان و تا حد قابل ملاحظه‌ای به سرمایه‌گذاری عمومی متکی است. برای تحصیل این منابع مالی، عالمان و متخصصان علوم اجتماعی جدید باید عموم را متقاعد سازند که دانش آنان صرفاً واجد نفع درونی برای خود آنان نیست، بلکه دارای فواید عملی برای جامعه است. برای اکتساب چنین منابعی، آنان تحت فشار قرار دارند تا عملاً گونه‌ای از دانش پیش‌بینی‌کننده را خلق کنند که واجد کاربردهای عملی است. اما هر چه آنان پیش‌بینی‌های بیشتری ارائه دهند، احتمال ناکامی‌شان، بیشتر و اعتبارشان کمتر می‌شود.

یک کاهن/کشیش عالی مقام و پیشگو شد که معنای ضمنی‌اش، داشتن شاه‌کلیدی برای خزانه اسرار آینده و پیش‌بینی بود (اتزیونی- هالوی، ۱۳۷۸: ۸۰).

باری، اگر «پیش‌بینی» یکی از اهداف اولیه و مطالبات بزرگ در علوم اجتماعی بوده باشد، شاید هیچ موضوعی مثل «انقلاب» برای دانشمندان و دانش‌پژوهان این علوم - و هم چنین، حاکمان سیاسی و سیاست‌مداران، ژورنالیست‌ها و حتی مردم - جهت پیش‌بینی، جالب توجه و مهم نباشد. پیش‌بینی موفق در خصوص وقوع انقلاب می‌تواند تا حدود زیادی ناطمینانی در خصوص آینده دولت‌ها را حل کند و احتمال این که بتوان جان گروه بزرگی از افراد را نجات داد که درگیر خشونت‌های انقلابی خواهند شد، افزایش دهد. هم چنین، چون انقلاب‌ها معمولاً موجب قربانی شدن بسیاری از صاحب‌منصبان حکومتی و مدافعان آنها به همراه جمعیتی از مخالفان حکومتی می‌گردد، قربانیان بالقوه آنها نیز به شدت علاقه‌مند به پیش‌بینی‌های دقیق و صحیح این گونه وقایع‌اند.

نکته دیگر آن است که «پیش‌بینی» از ابتدا یک دلیل کسب اعتبار و مشروعیت برای رشته‌های مختلف علوم اجتماعی بوده است. به عنوان نمونه، یک دلیل اساسی و منطقی برای رشته جامعه‌شناسی از بدو تکوین آن، دستیابی به شناخت پیش‌بینی‌کننده بوده است (هچتر، ۱۹۹۵: ۱۵۲۰). راندل کالینز نیز تصریح می‌نماید که توانایی جامعه‌شناسی در ساخت پیش‌بینی‌های معتبر یکی از علائم بلوغ این رشته است (۱۹۹۵: ۱۵۸۸). در حقیقت، از قدیم، عدم پیش‌بینی انقلاب‌ها را دال بر نابالغی علم جامعه‌شناسی در مقابل علوم طبیعی محسوب نموده بودند. در مقام اثبات مدعی مذکور معمولاً از علم نجوم مثال آورده می‌شد که می‌تواند خسوف و کسوف خورشید را در چند سال آینده به دقت پیش‌بینی کند، در صورتی که علم جامعه‌شناسی نمی‌تواند یک انقلاب محتمل را اندکی قبل از آغاز انفجار انقلابی پیش‌بینی نماید (سولک، ۲۰۰۹: ۵۲۳). هم چنین، گلدستون مطرح می‌نماید که هدایت جامعه‌شناسان به سمت دور شدن از هدف پیش‌بینی برای پیشرفت این علم زیان بخش بوده است و جامعه‌شناسان به منظور رشد علم جامعه‌شناسی بایستی توجه بیشتری در خصوص تلاش برای پیش‌بینی به خرج دهند (۲۰۰۸: ۶۳).

البته، ساخت پیش‌بینی‌های معتبر علمی - در مقابل پیشگویی‌های غیرعلمی^۱ و حدس‌های عادی - از طریق ساخت تئوری‌های علمی امکان‌پذیر است؛ به همین دلیل، «پیش‌بینی» همواره یکی از کارکردهای اصلی «تئوری» محسوب شده است (رفیع‌پور، ۱۳۶۷: ۱۲۴؛ هومن، ۱۳۷۳: ۹ و ۱۳؛ ترنر، ۱۳۷۳: ۱۳؛ شومیکر و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۰۴؛ نیومن، ۲۰۰۰: ۵۱؛ آلدریج، ۲۰۰۴: ۸۵۰). مع‌هذا، مسئله‌معمایی در خصوص پدیده انقلاب آن است که گرچه این حوزه مضمونی از حوزه‌های پرتئوری در علوم اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود، ولی این تئوری‌ها که کارآیی‌شان را در توضیح بسیاری از انقلاب‌های رخ داده در جهان نشان داده‌اند، در عمل هرگز نتوانسته‌اند برای دانشمندان و متخصصان حوزه انقلاب چندان موفقیتی در پیش‌بینی انقلاب‌های آتی به بار آورند. واقعیت آن است که انقلاب‌ها همواره پس از وقوع و رخدادشان برای اندیشمندان و تئوری‌پردازان علوم اجتماعی و سیاسی، «مسئله» و «حیرت» آفرینند؛ و «تاریخ» گواهی می‌دهد که هیچ انقلاب بزرگی به طور دقیق توسط دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی پیش‌بینی نشده است. از این رو، اگر گفته شود وقوع هر انقلاب جدید، دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی را - علی‌رغم این مدعا که پیش‌بینی نیز جزئی از وظایف علمی آنان است - مثل سایرین متعجب و متحیر ساخته، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است. ولی، واقعاً چرا انقلاب‌ها حتی برای دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی که در حوزه مضمونی انقلاب متخصص بوده‌اند این قدر تعجب‌برانگیز و غافلگیرکننده بوده است؟ آیا این مسئله ناشی از ضعف این گروه از دانشمندان و متخصصان بوده که نتوانسته‌اند مطابق انتظار به وعده‌هایشان در خصوص پیش‌بینی عمل کنند، یا این که آنها اساساً انتظارات غیرواقع‌بینانه‌ای داشته‌اند که فرض نموده‌اند پدیده‌هایی مثل انقلاب حقیقتاً پیش‌بینی‌پذیرند؟

البته، قبل از آن که به معمای مزبور و مسئله مندرج در این پرسش پردازیم، لازم است آن را بخوبی مستند نموده و شواهدی برای اثبات مدعای مذکور مبنی بر وجود خصیصه نسبتاً عام تعجب‌برانگیزی و غافلگیرکنندگی انقلاب‌ها ارائه کنیم. بررسی منظم انقلاب‌ها بر اساس سیر زمانی وقوع شان اقتضاء می‌کند که ابتدا از انقلاب کبیر فرانسه آغاز نمایم که سرآغاز عصر نوین محسوب شده است.

۱. برای آگاهی از تمایز میان پیش‌بینی علمی با پیشگویی غیرعلمی ر. ک. به: روشه، ۱۳۶۶: ۳۵-۳۲.

شواهد تاریخی مربوط به انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ میلادی) این حقیقت را آشکار می‌سازد که وقوع انقلاب مزبور موجب شگفت‌زدگی قربانیان، ناظران و حتی شورشگران یا کنشگرانی شده است که آن را به ارمغان آوردند. در این راستا، دانش‌پژوه میرزا انقلاب فرانسه، یعنی الکسی دو توکویل، گزارش نمود که در آستانه وقوع این انقلاب، لویی شانزدهم (شاه فرانسه) به فکرش خطور نمی‌کرد که یک طغیان توده‌ای خشونت‌بار در آن دوره به وقوع بپیوندد چه رسد به این که وی تاج و تخت و حتی سرش را بر اساس آن از دست دهد. روشنفکرانی که منتقد وضع موجود فرانسه بودند و بعدها به تحلیل علل این انقلاب پرداختند نیز حتی خواب انقلاب را نمی‌دیدند و اساساً از درک ایده انقلاب عاجز بودند (کوران، ۱۹۹۷: ۲۷۶). توکویل در جلد دوم آثارش تصریح نموده است که انقلاب فرانسه، دنیا را غافلگیر کرد (سیدن‌تاپ، ۱۳۷۴: ۱۷۹). خلاصه آن که، در سال‌ها و ماه‌های منتهی به جولای ۱۷۸۹ میلادی برای هیچ‌کس - چه در فرانسه یا هر جای دیگر - حوادث مهم بعدی که منجر به انقلاب فرانسه شد قابل پیش‌بینی به نظر نرسیده بود.

بعد از انقلاب فرانسه به انقلاب ۱۹۱۷ روسیه می‌رسیم که اولین رژیم مارکسیستی را در تاریخ بشر به وجود آورد. چند هفته قبل از انقلاب روسیه (فوریه ۱۹۱۷) رهبر بنیانگذار آن یعنی لنین، در جمع مستمعین خویش در سوئیس اظهار نمود که مردم سالخورده‌ای مثل وی زنده نخواهد بود تا انفجار عظیم یا قیام بزرگ مردم روسیه را ببیند (شاپیرو، ۱۹۸۴: ۱۹). این واقعیت هم آشکار است که لنین تا قبل از آن که به قدرت برسد، تأمل اندکی در خصوص ویژگی‌های یک اقتصاد واقعی سوسیالیستی داشت. هم‌چنین، بلشویک‌ها و منشویک‌های مبارز که در خیابان پترزبورگ مستقر شده بودند، همانند دیپلمات‌های خارجی، اساساً انتظار سقوط تزار را نداشتند (شاپیرو، ۱۹۸۴: ۳۹). به عنوان مثال، فقط سه روز مانده به سقوط تزار در روسیه، سفیر بریتانیا در تلگرافی به لندن نوشت: «برخی بی‌نظمی‌ها امروز رخ داد که چیز مهم و جدی‌ای نبود» (چمبرلین، ۱۹۳۵: ۷۶). خود تزار و خانواده‌اش نیز درک ننمودند که چه چیزی در حال وقوع است. دو روز قبل از پایان رژیم روسیه، تزار در خصوص اعتصاب عمومی در پایتخت گفت: «این، نهضت ولگردان و اوباشان است. افراد جوانی که داد و فریاد راه انداخته‌اند که نان ندارند، همراه با کارگرانی که سایرین را از کار کردن باز می‌دارند فقط می‌خواهند بلشویبی ایجاد کنند. اگر هوا خیلی سرد شود همه»

آنها به خانه‌هایشان برمی‌گردند. در هر حال، همه این‌ها خواهد گذشت و اوضاع آرام خواهد شد» (چمبرلین، ۱۹۳۵: ۷۳).

انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی نیز مؤید تجربی دیگری ارائه می‌دهد که از دو انقلاب پیش گفته برای علوم اجتماعی و سیاسی مهم‌تر بود. دلیل آن، این است که برخلاف سال‌های مربوط به انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، در زمان وقوع انقلاب ایران دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی واجد تئوری‌ها و تبیین‌های متعددی در خصوص انقلاب‌ها بودند. ولی، با وجود تعداد نسبتاً زیاد تئوری و مدل‌های نظری برای تبیین انقلاب‌ها، کلیه نظریه‌پردازان و محققان حوزه انقلاب در این نکته اتفاق نظر داشته‌اند که وقوع جنبش انقلابی در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی در ایران، تقریباً همه ناظران را از ژورنالیست‌ها و دیپلمات‌ها گرفته تا اندیشمندان ایرانی و نظریه‌پردازان تغییرات اجتماعی جهان سوم را به تحیر افکند (فوران، ۱۳۷۵: ۱۸۶).^۱ به عنوان مثال، تظاهرات مردمی که در نهایت موجب خروج شاه از ایران شد در حال رشد و گسترش روزافزون بود ولی سازمان اطلاعات آمریکا (سیا) آنها را اختلالات ناچیز و بی‌اهمیتی در نظر گرفت که حکومت شاه به سادگی می‌تواند سرکوب‌شان کند.^۲ البته، سایر سازمان‌های اطلاعاتی بزرگ دنیا نیز

۱. ایده اصلی کورزمن در کتاب «انقلاب غیرقابل تصور در ایران» (۲۰۰۴) بر تحلیل این موضوع ابتداء داشت که انقلاب ایران برای همه غیرمنتظره بود.

۲. سازمان سیا در اوت ۱۹۷۷ (مرداد ۱۳۵۶) یک گزارش تحقیقی شصت صفحه‌ای تهیه کرد که در آن، این جمله ذکر شده بود: «شاه تا دهه ۱۹۸۰ نیز شریک فعالی در حیات ایران خواهد بود.» و «در شیوه سیاسی ایران در آینده نزدیک، تغییر رادیکال مهمی انجام نخواهد شد». آژانس ضداطلاعاتی دفاعی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۸ (۷ مهر ۱۳۵۷) گزارش داد که «شاه در ده سال بعدی به طور فعال در رأس قدرت باقی خواهد ماند». کارتر نیز مرتباً این ارزیابی خوش‌بینانه را تکرار می‌کرد. وی در ۲۸ اکتبر ۱۹۷۸ (۷ آبان ۱۳۵۷) گفت: «ما با ایران دوستی تاریخی داریم، به نظر من آنها یک نیروی باثبات بزرگ در آن بخش از جهان هستند». و در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۸ (۹ آذر ۱۳۵۷) گفت: «ما اطمینان داریم شاه ثبات را در ایران حفظ می‌کند، روند دموکراتیزه‌سازی را ادامه می‌دهد و تغییرات ترقی‌خواهانه را در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران ادامه خواهد داد ... ما به شاه اعتماد داریم». کارتر در ۱۲ دسامبر همان سال (۲۱ آذر ۱۳۵۷) گفت: «من کاملاً پیش‌بینی می‌کنم که شاه، قدرت در ایران را حفظ خواهد کرد و مشکلات فعلی نیز حل می‌شوند». بعدها، کارتر در یک کنفرانس مطبوعاتی در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران که پرسید: رئیس‌جمهوری که دو ماه قبل اعلام کرده شاه، قدرت را حفظ می‌کند چگونه می‌توانسته تا این اندازه اشتباه کرده باشد؟ پاسخ داد: «تا جایی که من اطلاع دارم، هیچ‌کس این تغییر سریع جریانات در ایران را پیش‌بینی نکرده است» (بیل، ۱۳۷۱: ۴۱۳).

ارزیابی‌شان این بود که شاه این بحران را پشت‌سر خواهد گذاشت، حتی اگر تظاهرات اعتراضی مردم با سرعت زیادی رشد کرده باشد. به همین دلیل بود که کلیه قدرت‌های بزرگ دنیا تقریباً تا انتها از شاه ایران حمایت کردند (هویدا، ۱۳۷۴: ۱۲؛ زونیس، ۱۹۸۳: ۶۰۲).

در همین راستا، سرشناس‌ترین مورخ خارجی انقلاب ایران (یعنی، نیکی کدی) تصریح می‌کند که علی‌رغم مدعاهای بازانديشانه و پس‌از وقوع، هیچ‌کس هر چقدر هم که از وضعیت ایران مطلع و متخصص بود، نتوانست انقلاب ایران را قبل از وقوعش پیش‌بینی کند (کدی، ۱۹۹۵: ۵). وی هم‌چنین تصریح می‌کند که هیچ دانشمند و محققی به ذهنش خطور نکرده بود که چیزی شبیه به یک انقلاب در ایران سال‌های ۷۹-۱۹۷۸ میلادی رخ دهد و این مطلب عمومیت دارد چه برای دانش‌پژوهان علوم سیاسی که با صاحب‌منصبان حکومت شاه و مخالفان این رژیم مصاحبه نموده، اقتصاددانانی که در خصوص مشکلات جدی اقتصاد ایران مطلب نوشته، و انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و مورخانی که هم به مشاهده و هم به گوش‌دادن حرف‌های اکثر طبقات مردم، اعم از شهری و روستایی، و هم‌چنین روحانیون پرداخته بودند (کدی، ۱۹۹۵: ۳). کوران (۱۹۹۷) بر فهرست کدی، یک گروه دیگر را اضافه نمود و آن عبارت از دانش‌پژوهانی بود که با مخالفان مذهبی شاه در ایران نیز همدلی و همراهی داشتند. وی می‌نویسد: «حامد الگار، استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه برکلی، از مدت‌ها قبل دریافته بود که روحانیت شیعه تهدیدی علیه حکومت شاه است. با وجود این، در همان موقعی که قیام مردم ایران برای سرنگونی شاه در جریان بود وی نتوانست پیش‌بینی نماید که چه چیزی در حال وقوع است.» (کوران، ۱۹۹۷: ۲۷۸)

به همین قیاس، یکی از مبرزترین تئوری‌پردازان ساختارگرای انقلاب، یعنی تدا اسکاکپول، در پاسخ به منتقدان در خصوص عدم توانایی‌اش در پیش‌بینی انقلاب ایران تصدیق و تصریح نمود که: «انقلاب ایران، موردی از انقلاب اجتماعی بود که غیرقابل انتظار و حیرت‌انگیز برای کلیه تئوری‌پردازان انقلاب بود. واقعیت این است که شما نمی‌توانید حتی یک تئوری‌پرداز را در هر مکتب و مرامی پیدا کنید که وقوع انقلاب ایران را پیش‌بینی کرده باشد.» (اسکاکپول، ۱۹۸۶: ۱۹۲)

البته، باید خاطر نشان ساخت که انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹ میلادی) به دلیل ناسازگاری با نظریه‌های اصلی انقلاب، موجب بسط و دگرگونی فوق‌العاده‌ای در تبیین‌ها و تئوری‌های انقلاب گردید.^۱ ولی با وجود همه پیشرفت‌های به وجود آمده در مدل‌ها و تئوری‌های انقلاب، وقایع انقلابی مربوط به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب‌های سال ۱۹۸۹ اروپای شرقی مجدداً همه مردم، از جمله دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی را متحیر و شگفت‌زده نمود تا جایی که دو برنامه متوالی در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ کمیته‌های انجمن جامعه‌شناسی آمریکا به پانل‌های موضوعی برای توضیح این مسئله اختصاص داده شد که چرا وقایع سال ۱۹۸۹ در بلوک شرق برای دانشمندان و محققان علوم اجتماعی این قدر تعجب‌برانگیز و غافلگیرکننده بود. پرسش اصلی و محوری برای دانشمندان علوم اجتماعی شرکت‌کننده در پانل‌ها این بود که آیا وقایعی همانند وقایع رخ داده در سال ۱۹۸۹ میلادی می‌بایست پیش‌بینی می‌شدند یا اساساً پیش‌بینی‌پذیر بوده‌اند؟ (هیچتر، ۱۹۹۵: ۱۵۲۱). در هر صورت، این حقیقتی انکارناپذیر بود که هیچ‌کس انتظار نداشت کمونیسم به این سرعت و بدون هرگونه خونریزی در سراسر اروپای شرقی قبل از پایان دهه ۱۹۸۰ میلادی فروپاشی شود. در این رابطه، پرزور سکی که دانشمندی نئومارکسیست است می‌نویسد: «این خزان مردمی رژیم‌های کمونیستی یک شکست ملال‌انگیز برای علوم اجتماعی نیز بود. هرگونه تبیین واپسگرایانه از سقوط کمونیسم نه تنها باید توضیحاتی در خصوص این تحول تاریخی ارائه دهد، بلکه همچنین باید مفروضات نظری را که مانع ما شد تا بتوانیم این تحولات را پیش‌بینی کنیم، مشخص نماید.» (لیپست و بنسی ۱۹۹۴: ۱۶۹)

تیمور کوران، شگفت‌زدگی و حیرت جهانیان از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب‌های سال ۱۹۸۹ اروپای شرقی را در چهار دسته از افراد گروه‌بندی نمود (۱۹۹۵: ۳۰-۱۵۲۹):

۱) «ناظران خارجی» که شامل ژورنالیست‌ها، دیپلمات‌ها، دولتمردان، آینده‌شنا سان، و کارشناسان خارجی می‌شدند. در میان گروه کارشناسان خارجی، متخصصان نامدار اروپای شرقی نیز شگفت‌زده و متحیر شدند، همان‌طور که دانشمندان علوم اجتماعی که تئوری‌های

۱. برای آگاهی از آثار شگرف رخداد انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های علمی انقلاب و جنبش‌های اجتماعی ر. ک.

به: پناهی، ۱۳۸۷؛ خرماشاد و همکاران، ۱۳۹۰.

مشهوری از تحولات اجتماعی و انقلاب را با توان و قدرت پیش‌بینی بالایی به وجود آورده بودند، شگفت‌زده و متحیر شدند.

۲) «مردم اروپای شرقی». تعداد متناهی از گزارش‌ها وجود دارند مبنی بر این که خود مردم اروپای شرقی از فروپاشی ناگهانی رژیم‌های کمونیستی شان گیج و مبهوت شده‌اند. برخی شواهد سیستماتیک که بر صحت این مدعا دلالت دارد منبعت از پیمایشی است که چهار ماه پس از فرو ریختن دیوار برلین در آلمان شرقی انجام گرفت. در مارس ۱۹۹۰ میلادی محققان موسسه آلنس‌باخ آلمان^۱ از مجموعه‌ای وسیع از نمونه‌های پاسخگویان آلمان شرقی پرسیدند که «آیا یک سال پیش، شما انتظار یک چنین انقلابی را داشتید؟». فقط ۵ درصد افراد اظهار کردند که «بله» و ۱۸ درصد پاسخ دادند که «بله، ولی نه به این سرعت» و حدود ۷۶ درصد تصدیق نمودند که کلاً متعجب و حیرت‌زده شده‌اند. این یافته‌ها، باید مهم‌تر و گویاتر در نظر گرفته شوند وقتی به چیزی وقوف داشته باشیم که توسط روانشناسان اجتماعی به عنوان «مغالطه من می‌دانستم که اتفاق می‌افتد»^۲ نامیده شده است؛ یعنی گرایشی در انسان‌ها که در وجود علم و آگاهی پیشینی خویش مبالغه می‌کنند (فیش هوف و بیث، ۱۹۷۵).^۳

۱. Germany's Allensbach Institute

۲. I knew it would happen Fallacy

۳. کوران (۱۹۹۵: ۱۵۲۹) در این خصوص می‌نویسد: «در آزمایش‌های انجام گرفته توسط روان‌شناسان اجتماعی، مغالطه «من می‌دانستم که اتفاق می‌افتد» در طول زمان بدتر می‌شود. یعنی، هر چه زمان بیشتری از وقوع رخدادی می‌گذشت، تعداد بیشتری از آزمودنی‌ها گزارش می‌کردند که آن را پیش‌بینی کرده بودند. لذا، فرد باید انتظار داشته باشد که مردم آلمان شرقی هر چه زمان بگذرد کمتر اظهار نظر نمایند که از وقوع این حوادث انفجاری متحیر و شگفت‌زده شده‌اند. وقتی یک سال بعد یعنی در مارس ۱۹۹۱ و ۱۶ ماه بعد از فروپاشی کمونیسم اروپای شرقی از آنها پرسیده شد که «آیا دو سال پیش، شما انتظار یک چنین انقلاب آرامی را داشتید؟» ۷ درصد پاسخ «بله» و ۳۳ درصد پاسخ «بله، ولی نه به این سرعت» ارائه دادند و پاسخگویانی که اظهار نموده بودند که کلاً متعجب و شگفت‌زده شده‌اند به ۵۴ درصد تقلیل یافت (آرشیو آلنس‌باخ، پیمایش ۵۰۴۹). با وجود این، هنگامی که در مارس ۱۹۹۳ از نمونه‌ای پرسیده شد که «آیا چهار سال پیش انتظار یک چنین انقلاب آرامی را داشتید؟» دو پاسخ اولی به ترتیب به ۴ درصد و ۲۳ درصد برگشت و سهم کسانی که کلاً متعجب و شگفت‌زده شده بودند به ۷۰ درصد افزایش یافت (آرشیو آلنس‌باخ، پیمایش ۵۰۷۸).»

دو گروه بعدی از متحیران و شکفت‌زدگان که کوران نام برده است افرادی بودند که از سقوط رژیم‌های کمونیستی در کشورهایشان خیلی چیزها را از دست می‌دادند (بازندگان) یا بدست می‌آوردند (برندگان).

۳) در طرف بازندگان، می‌توان از تحیر و شکفت‌زدگی متصدیان و صاحب‌منصبان رژیم‌های کمونیستی نام برد. نمی‌توان انکار نمود که حتی بدون یاری و مساعدت نظامی شوروی، احزاب کمونیستی حاکم در کشورهای اروپای شرقی واجد ابزارهای کافی برای سرکوب مخالفان در مرحله آغازین جنبش و ممانعت از گسترش آن بودند. اگر آنها به مخالفین اجازه دادند که با سرعت گسترش یابند یک دلیلش آن بود که نتوانستند تشخیص دهند که سرعت وقایع و رخدادها می‌تواند جنبش را از کنترل‌شان خارج سازد. به عنوان مثال، حتی بعد از آن که چندین رژیم اروپای شرقی از هم فروپاشیده بود رئیس‌جمهور وقت رومانی (نیکلای چائوشسکو) در سفر رسمی خود به ایران اظهار نمود که حمایت‌های داخلی از وی بسیار استوار و مستحکم است، تا جایی که براحتی می‌تواند هرگونه تلاش برای ایجاد ناآرامی را در رومانی مهار نماید.

۴) در طرف برندگان، متعجب‌شدگان عبارت بودند از مخالفان رژیم‌های کمونیستی اروپای شرقی. این دسته، یعنی مخالفانی که از ضعف و آسیب‌پذیری رژیم‌های سیاسی‌شان شناخت و اطلاع داشتند و با این وجود، از وقوع این تحولات انقلابی دچار حیرت و شگفتی شدند معنادارترین گروه هستند. برای مثال، در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی نویسنده اهل چکسلواکی بنام واسلاو هاول^۱ مقاله‌ای با عنوان «قدرت بی‌قدرتان»^۲ (۱۹۷۹) نوشت و در آن استدلال نمود که کمونیسم، هم‌چون خانه‌ای پوشالی روزگاری فرو خواهد ریخت؛ چون این نوع رژیم با دروغ‌گویی گسترده و وسیعی حفظ شده و تداوم یافته است. مع الوصف، هنگامی که نشانه‌ها و علائم مربوط به سقوط رژیم‌های اروپای شرقی شروع به آشکارشدن گردید (یعنی، هنگامی که گورباچف تصریح نمود که دکترین برژنف مرده است)، حتی مشاهده‌گر تیزبینی مثل هاول نیز آنها را به عنوان علائم بی‌اهمیت تلقی نمود. هاول در چندین موضع‌گیری قبل از حوادث اواخر دهه ۱۹۸۹ میلادی به مخاطبانش توصیه

۱. Vaclav Havel

۲. The Power of the Powerless

نمود که در خصوص سقوط این رژیم‌ها دست از رویاپردازی و خیالبافی بردارند (کوران، ۱۹۹۵: ۳۰-۱۵۲۹).

باری، شوک ناشی از فروپاشی ناگهانی کمونیسم در شوروی و کشورهای مختلف اروپای شرقی باعث گردید که مجدداً دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی به خاطر ناتوانی شان در پیش‌بینی این وقایع مورد شماتت قرار گیرند و مجبور شوند از زور خجالت سرشان را پایین اندازند (هچتر، ۱۹۹۵: ۱۵۲۳). به قول یکی از صاحب‌نظران: «گرچه پیش‌بینی در علوم اجتماعی همیشه پرمخاطره و با ریسک همراه بوده است، ولی عدم آمادگی دانش‌پژوهان علوم اجتماعی و سیاسی برای موج تحولات انقلابی در اروپای شرقی خصوصاً با توجه به مجموعه و سیعی از تحقیقات و تئوری‌پردازی‌هایی که از دهه شصت میلادی تاکنون در اروپای غربی و ایالات متحده تولید شده بود، واقعاً حیرت‌آور و موجب شگفتی بوده است.» (تارو، ۱۹۹۱: ۱۲)

مع‌الوصف، حوادث مربوط به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب‌های اروپای شرقی به همراه انقلاب‌های یک دهه قبل در ایران، نیکاراگونه و فیلیپین دامنه تجربی پدیده انقلاب را به طرز شگرفی گسترش داد و موجب جرح و تعدیل مجدد تئوری‌های انقلاب و ایجاد بینش‌ها و رویکردهای نوین در جهت درک پدیده انقلاب و ارائه مدل‌های تبیینی متعدد توسط دانشمندان و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی شد؛ تا جایی که برخی انقلاب‌پژوهان برای ساده‌کردن و قابل‌فهم کردن این مجموعه و سیع از تئوری‌های انقلاب، آنها را در چهار نسل متمایز طبقه‌بندی نمودند (ن. ک. به: فوران، ۱۹۹۳؛ گلدستون، ۲۰۰۱). با این همه، باز هم روند رخدادهای واقعی در جهان، سرسازگاری با دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی نداشت و با وجود همه این پیشرفت‌ها در مطالعات و تئوری‌پردازی انقلاب، مجدداً انقلاب‌های عربی در سال ۲۰۱۱ میلادی که منجر به سرنگونی حکومت‌های دیکتاتوری در کشورهای تونس، مصر و لیبی گردید همه افراد، از جمله دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی را شگفت‌زده و متحیر نمود. در این راستا، یکی از دانش‌پژوهان مبرز انقلاب و جنبش‌های اجتماعی تصریح می‌نماید: «تا جایی که من می‌دانم هیچ دانشمند علوم اجتماعی یا تحلیلگر سیاسی، چه در غرب چه در خود جهان عرب، ادعا نکرده است که این انقلاب‌ها قبلاً پیش‌بینی شده بودند. حتی هیچ‌یک از سازمان‌های اطلاعاتی غربی یا

عربی نیز آنها را پیش‌بینی نکرده بود. در حقیقت، بسیاری از مردمی که در این ناآرامی‌ها مشارکت داشته‌اند مشتمل بر فعالان سیاسی با سابقه نیز به نظر نمی‌رسد که این انقلاب‌ها را پیش‌بینی کرده بودند. حقیقتاً همه، شگفت‌زده و متحیر شدند.» (گودوین، ۲۰۱۱: ۴۵۲)

این ناکامی در پیش‌بینی انقلاب‌ها و جنبش‌های انقلابی در جهان عرب، موسوم به بهار عربی، به همراه تحیر و بهت مجدد دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی از اهمیت و برجستگی بیشتری برخوردار می‌شود وقتی به این نکته واقف شویم که برخی از صاحب‌نظران این حوزه در دهه ۱۹۹۰ میلادی و پس از انقلاب‌های اروپای شرقی ضمن ارائه استدلال‌هایی، مدعی شدند که با پیشرفت‌های صورت پذیرفته در تئوری‌های انقلاب و با اکتشاف نظم‌های فرآیندی بدست آمده از مجموعه داده‌های جهانی مربوط به اکثر قریب به اتفاق کشورهای که در گذشته دچار بی‌ثباتی سیاسی شده بودند، می‌توانند حداقل، علائم هشداردهنده این وقایع انقلابی را قبل از وقوع‌شان، کشف و در حقیقت، احتمال وقوع انقلاب را پیش‌بینی کنند (ن. ک. به: کالینز، ۱۹۹۵؛ گلدستون، ۱۹۹۵). در واقع، این گروه معتقد بودند که با داشتن داده‌های مناسب و وقوف کافی به آخرین مدل‌های ترکیبی و فرآیندی برای تبیین انقلاب در علوم اجتماعی کاملاً امکان‌پذیر است که علائم اولیه هشداردهنده شورش‌ها و ناآرامی‌های سیاسی قریب‌الوقوع را کشف و دیگران را نسبت به آنها آگاه نمود. سردمدار اصلی این گروه را می‌توان «جک گلدستون» دانست. وی بر اساس تحلیل تحولات انقلابی سال‌های ۹۱-۱۹۸۹ میلادی در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی مدعی شد اگر کارشناسان و متخصصان منطقه‌ای، پیشرفت‌های اخیر در تئوری انقلاب را از متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی - سیاسی فرا می‌گرفتند می‌توانستند انقلاب‌های به‌وقوع پیوسته در اروپای شرقی را پیش‌بینی کنند و مانع از تحیر و بهت ناظران شوند (گلدستون، ۱۹۹۵: ۴۲). در همین راستا، وی تصریح می‌کند کاملاً امکان‌پذیر است که انقلاب‌های در شرف وقوع را در یک دامنه زمانی یک یا دو ساله پیش‌بینی نماییم، و کاری که عالمان علوم اجتماعی و سیاسی باید برای پیش‌بینی انقلاب انجام دهند آن است که بر اساس تعدادی از شاخص‌های عینی سنجش‌پذیر، دولت‌هایی را که به سرعت به سمت سقوط و زوال در حال حرکت هستند، تعیین و مشخص نمایند (گلدستون، ۱۹۹۵: ۴۱). بر این اساس و با توجه به اهمیت پیش‌بینی انقلاب و کشمکش‌های

سیاسی در کشورهای مختلف جهان برای آمریکا، پروژه «دولت‌های در حال زوال»^۱ با بودجه دولت آمریکا به سرپرستی جک گلدستون و تدرابرت گار همراه با یک‌دوجین از دانش‌پژوهان صاحب‌نام آمریکا در حوزه انقلاب و کشمکش سیاسی از سال ۱۹۹۵ میلادی آغاز به کار کرد که پس از پنج سال گزارش تفصیلی آن مبتنی بر داده‌های بین‌کشوری از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۹۹ میلادی منتشر گردید. در گزارش مذکور تصریح شده که هدف این پروژه پژوهشی آن بوده است که به سیاست‌مداران کمک کند تا کشورهای در معرض سقوط دولت‌ها یا رژیم‌هایی که در مخاطره بی‌ثباتی سیاسی بالا هستند را پیش‌بینی نموده و از این طریق سیاست‌مداران آمریکا بتوانند نسبت به آن واکنشی به‌موقع انجام دهند (گلدستون، گار و همکاران، ۲۰۰۰: مقدمه). بعدها و در ادامه همان پروژه، گروهی از متفکران آمریکایی با عنوان «صندوق صلح»^۲ با همکاری مجله «سیاست خارجی»^۳ به‌طور سالیانه «شاخص دولت‌های در حال زوال»^۴ را منتشر نمودند. این شاخص که در سال ۲۰۱۱ میلادی تعداد ۱۷۷ کشور جهان را تحت پوشش قرار داده، ترکیبی است از مجموعه‌ی زیادی از معرّف‌های جمعیتی، اقتصادی، سیاسی، و نظامی که تئوری‌ها و داده‌های چند دهه قبل کشورها نشان داده‌اند که دولت‌های ضعیف و در حال زوال را آشکار می‌سازند. از این رو، در گزارش مربوطه تصریح شده است که شاخص مزبور «علائم و هشدارهای اولیه کشمکش سیاسی را به سیاست‌مداران و عموم مردم» ارائه می‌دهد (صندوق صلح، ۲۰۱۱: ۸).^۵ فرض اصلی این شاخص آن است که در کشورهایی که واجد دولت‌های ضعیف و در حال زوال هستند احتمال بیشتری برای رخ دادن کشمکش‌های سیاسی و انقلاب وجود دارد (گودوین، ۲۰۱۱: ۴۵۲).

۱. Failed States

۲. Fund for Peace

۳. Foreign Policy

۴. Failed States Index

۵. برای مشاهده این گزارش به لینک زیر مراجعه نمایید:

<http://www.fundforpeace.org/global/library/cr-11-14-fs-failedstatesindex2011-1106q.pdf>.

حال، سؤال اساسی این است که آیا بر اساس «شاخص دولت‌های در حال زوال» مبتنی بر داده‌های سال ۲۰۱۰ میلادی باید پیش‌بینی می‌شد که در سال ۲۰۱۱ میلادی احتمالاً انقلاب‌هایی در جهان عرب- بویژه تونس، مصر، و لیبی- رخ دهد؟ مسلماً خیر! گزارش سال ۲۰۱۰ میلادی «شاخص دولت‌های در حال زوال» نشان می‌داد که کشورهای سومالی، چاد، سودان، زیمبابوه، کنگو، افغانستان، عراق، جمهوری آفریقای مرکزی، گینه، و پاکستان، به ترتیب، ۱۰ کشوری هستند که بالاترین نمره را از این شاخص کسب کرده‌اند و اگر قرار بود که احتمال وقوع کشمکش‌های حاد سیاسی و انقلاب در سال ۲۰۱۱ میلادی پیش‌بینی شود، کاندیداهای اصلی همانا این کشورها بودند. جالب توجه است که کشور تونس که اولین انقلاب عربی را تجربه نمود، در این شاخص در رتبه ۱۱۸ قرار گرفته بود و لیبی و مصر نیز به ترتیب در رتبه‌های ۱۱۱ و ۴۹ (در میان ۱۷۷ کشور) قرار گرفته بودند. یعنی، دولت‌های تونس و لیبی جزو دولت‌های قوی و موفق از نظر این شاخص قرار داشتند که اصولاً نباید انتظار وقوع شورش و خشونت سیاسی را در این کشورها می‌داشتیم.

شایان ذکر است که این گروه از دانشمندان نخبه علوم اجتماعی در حوزه انقلاب و کشمکش‌های سیاسی تنها گروهی نبودند که بر اساس تحلیل داده‌های سری‌زمانی بین‌کشوری می‌خواستند کانون‌های بی‌ثباتی سیاسی را در سطح جهان پیش‌بینی نمایند. در کشورهای پیشرفته غربی، سازمان‌های دیگری نیز با اهداف مشابه یا متفاوت بودند که از طریق دانشمندان مجرب در رشته‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی، هر ساله شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی کشورها را ارائه می‌دادند. مقایسه نتایج چهار شاخص مشهور بی‌ثباتی سیاسی کشورهای جهان در سال ۲۰۱۰ میلادی و مشخص نمودن وضعیت کشورهای عربی انقلاب کرده در سال ۲۰۱۱ میلادی تا حدودی گویای پتانسیل علوم اجتماعی در پیش‌بینی دقیق و صحیح یک چنین حوادثی است. جدول زیر رتبه بی‌ثبات‌ترین کشورها در سال ۲۰۱۰ میلادی را در کنار رتبه کشورهای عربی انقلاب کرده در سال ۲۰۱۱ میلادی بر اساس چهار شاخص متفاوت نمایش می‌دهد.

جدول ۱. بی‌ثبات‌ترین کشورها در سال ۲۰۱۰ در کنار رتبه کشورهای عربی انقلاب کرده در سال ۲۰۱۱ میلادی

۱. حکومت دیکتاتوری بن‌علی در تونس در ماه ژانویه یعنی ابتدای سال ۲۰۱۱ میلادی سرنگون شد.

رتبه کشورهای عربی انقلاب کرده			پنج کشوری که بالاترین بی ثباتی سیاسی را دارا بوده‌اند					تعداد کشورها ی تحت پوشش	شاخص‌ها
مصر	تونس	لیبی	رتبه پنجم	رتبه چهارم	رتبه سوم	رتبه دوم	رتبه اول		
۴۹	۱۱۸	۱۱۱	کنگو	زیمبابوه	سودان	چاد	سومالی	۱۷۷	دولت‌های در حال زوال ^۱
۱۰۶	۱۳۴	۱۳۷	سودان	کامبوج	کنگو	چاد	زیمبابوه	۱۶۵	بی ثباتی سیاسی اکونومیست ^۲
۴۱	۸۸	۹۳	چاد	افغانستان	کنگو	سودان	سومالی	۱۶۴	شکندگی دولت ^۳
۶۴	۸۷	۱۱۵	جیبوتی	کنگو	بروند ی	نیجر	افغانستان	۱۶۲	بی ثباتی سیاسی ^۴

همان‌طور که از نتایج مندرج در جدول فوق‌الذکر مستفاد می‌شود هر چهار شاخص مذکور، به‌طور هماهنگ، دلالت بر این حقیقت داشته‌اند که در سال ۲۰۱۱ میلادی اساساً نباید انتظار وقوع شورش خشونت‌بار و انقلاب در کشورهای عربی مصر و تونس و لیبی می‌داشتیم. بر این اساس، و از بخت بد دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی، باز هم انقلاب‌ها در جاهایی رخ دادند که آنان انتظار نداشته‌اند و با همه پیشرفت‌ها در تئوری‌ها و تبیین‌های انقلاب و دسترسی به مجموعه‌های وسیع از داده‌های بین‌کشوری باز هم چیزی که نصیب دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی شد همان حیرت و بهت قدیمی بود.

البته، می‌توان این احتمال را مطرح نمود که دانش‌پژوهان موجود در پس این شاخص‌ها از سنج‌های نادرست یا داده‌های غیردقیق استفاده کرده باشند. هم‌چنین، این احتمال نیز وجود

۱. <http://www.fundforpeace.org/global/?q=fsi-grid2010>

۲. http://viewswire.eiu.com/site_info.asp?info_name=social_unrest_table&page=noads

۳. <http://www.systemicpeace.org/SFImatrix2010c.pdf>

۴. http://www.economics.ouls.ox.ac.uk/14451/1/exec_sum_2010.pdf

دارد که انقلاب‌ها عموماً در زمان و مکانی رخ می‌دهند که برخلاف انتظار، دولتی نسبتاً قوی بر جامعه حکم فرما است و شرایط عینی جامعه نیز نسبتاً خوب است. ولی یک احتمال تبیینی دیگر نیز وجود دارد که درخور توجه است و آن، این است که شاید انقلاب‌ها یا تحولات عمده سیاسی و اجتماعی اساساً پیش‌بینی‌پذیر نباشند. به عبارت دیگر، شاید برای دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی، یا سایرین، اصولاً امکان‌ناپذیر باشد که پیش‌بینی کنند انقلاب‌ها در کجا و چه وقت رخ خواهند داد؛ و دلیل آن که دانش‌پژوهان مبرز در پس این شاخص‌ها در پیش‌بینی انقلاب‌های (بهار) عربی ناکام ماندند این است که خودشان را موظف به انجام وظیفه‌ای ناممکن کرده بودند.

در هر حال، این پرسشی مهم است که چرا انقلاب‌ها همواره موجب تحیر و شگفت‌زدگی همه افراد- اعم از بازیگران کلیدی، ناظران خبره و مطلع منطقه‌ای، و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی و سیاسی- می‌شوند؟ چرا انقلاب‌هایی که، به تعبیر توکویل، در بازانندیشی و تحلیل پس از وقوع شان اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسند، پیش‌بینی شان امکان‌ناپذیر شده است؟ (گودوین، ۲۰۱۱: ۴۵۳) آیا واقعاً چیزی در ماهیت پدیده انقلاب است که مانع از پیش‌بینی‌اش می‌شود؟ در ثانی، اگر پذیرفته شود که انقلاب‌ها از جمله پدیده‌های پیش‌بینی‌ناپذیر در علوم اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شوند چه تبیینی می‌توان برای این پیش‌بینی‌ناپذیری ارائه داد؟ به عبارت دیگر، چرا انقلاب‌ها، تاکنون پیش‌بینی نشده‌اند و پیش‌بینی‌ناپذیر به نظر می‌رسند؟ گرچه در مقام پاسخ به این سؤالات، آراء نظری گوناگونی در علوم اجتماعی و سیاسی مطرح شده است (ر. ک. به: طالبان، ۱۳۹۳)، ولی مقاله حاضر بر تبیین پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها فقط بر اساس تئوری آشوب^۱ تأکید نموده است که در علوم اجتماعی ایران، به ویژه در رشته جامعه‌شناسی، تئوری چندان شناخته شده‌ای نیست.

تئوری آشوب

ادوارد لورنز^۲ بنیانگذار تئوری آشوب در کار خویش در خصوص شبیه‌سازی کامپیوتری سیستم‌های آب‌وهوایی در سال ۱۹۶۱ میلادی به طور تصادفی کشف نمود که اگر در معادلات چندگانه شبیه‌سازی، میان‌بر بزنند و به جای شش رقم اعشار فقط سه رقم اعشار

۱. *Chaos Theory*

۲. *Edward Lorenz*

بگذارند سیستم آب و هوایی به طرز فوق‌العاده‌ای متفاوت شده و به طور چشمگیری از سیستم اولیه‌اش منحرف می‌گردد. اگر این انحراف را به جهان واقعی ترجمه کنیم، معنایش آن بود که یک تفاوت خیلی کوچک اولیه می‌تواند منجر به تفاوت به غایت بزرگ‌تر بعدی شود و غالباً نیز این‌گونه خواهد شد. لورنز، بی‌درنگ به این نتیجه می‌رسد که پیش‌بینی بلندمدت آب و هوا امکان‌ناپذیر است و بعدها نیز اعلام نمود که هرگونه سیستم فیزیکی نامتناوب^۱ پیش‌بینی‌ناپذیر خواهد بود. چون در این‌گونه سیستم‌ها، تفاوت‌های ناچیز در درون‌داد می‌تواند به سرعت، تفاوت‌های عظیمی را در برون‌داد به وجود آورد که غیرقابل پیش‌بینی است. پدیده آشوب که عبارت است از وابستگی تحریک‌پذیر روی شرایط اولیه، در هواشناسی به نام «اثر پروانه‌ای»^۲ مشهور شده است؛ مبنی بر این استعاره که حرکت بال پروانه و تکان هوا در امروز شهر پکن می‌تواند، در ترکیب با سایر عوامل، موجب دگرگونی‌های قابل توجه در قدرت باد و جریانات سیستم‌های آب و هوایی سراسر دنیا، به طوفانی در ماه دیگر در نیویورک منجر شود (گلیک، ۱۹۸۷: فصل نهم). به بیان دیگر، «اثر پروانه‌ای» اصطلاحی است در نظریه آشوب که توضیح می‌دهد چگونه دگرگونی‌های بسیار کوچک اولیه، می‌توانند بر سیستم‌های عظیم و پیچیده هم‌چون الگوهای آب و هوایی مؤثر واقع شوند.

اصل اساسی دیگر در تئوری آشوب آن است که در سیستم‌های طبیعی آشوبناک، بین پدیده‌ها رابطه خطی وجود ندارد و به همین دلیل، نمی‌توان روند گذشته را به حال و روند حال را به آینده تعمیم و تسری داد. به عبارت دیگر، حتی اگر بتوان اطلاعات کامل در مورد رویدادهای گذشته بدست آورد باز هم ممکن است رخدادهای آتی الگویی کاملاً متفاوت از گذشته در پیش گیرند. در حقیقت، آشوبناکی پدیده‌ها محصول یک سیستم غیرخطی پویایی است که چرخه‌های غیرتکراری ایجاد می‌کند. چرخه‌های غیرتکراری در یک سیستم آشوبناک به این علت به وجود می‌آیند که محدوده یا مرزهای غیرخطی آن باعث می‌شود حرکت پدیده‌ها، متناوب شده به نحوی که بر روی مسیر قبلی‌اش منطبق

۱. Non-Periodical

۲. Butterfly Effect

نشود^۱. همین وضعیت غیرخطی پدیده‌ها در این نوع سیستم‌ها است که موجب می‌شود تا آنها به شرایط اولیه خود بسیار حساس باشند. در واقع، تغییر کوچک در یک سیستم غیرخطی می‌تواند، در حالتی خاص، موجب تغییر عظیم یا یک تحول کیفی در نتایج شود^۲. برای مثال، تابع خطی زیر را در نظر بگیرید:

$$F(X) = (1.0000)^{100X}$$

در این تابع، اگر $X = 0$ باشد، $F(X)$ یا مقدار تابع مساوی با ۱ خواهد شد؛ در صورتی که اگر مقدار X با تغییر بسیار جزئی معادل با 0.01 شود، $F(X)$ یا مقدار تابع مساوی با 1.0000 خواهد شد. به عبارت دیگر، در این رابطه غیرخطی تغییر مقدار X از صفر به 0.01 (تغییری بسیار اندک به اندازه یک صدم) عملاً تغییر بسیار بزرگی را در نتیجه مقدار تابع ایجاد می‌کند.

وانگهی، شناخت‌های ریاضی جدید از تئوری آشوب نشان داده است که چه در هواشناسی یا در هر علم دیگر که با پدیده‌های پیچیده سروکار دارد، استفاده و بهره‌برداری بیشتر و بیشتر از داده‌ها و کامپیوترهایی که توانایی‌های روز به روز افزایش می‌یابد، نمی‌تواند کمکی به ما کند. همان‌طور که گلیک (۱۹۸۷: ۲۳) تصریح نموده است، در علم همانند زندگی، این مسئله به خوبی شناخته شده است که زنجیره‌ای از حوادث می‌تواند یک نقطه عطف بحرانی داشته باشد که تغییرات کوچک را به طور فوق‌العاده‌ای بزرگ‌تر کند. ولی تئوری آشوب مدعی است که یک چنین نقاطی در همه جا هستند و حالت انتشاری و پخش‌شونده دارند. در سیستم‌هایی مثل آب‌وهوا، وابستگی تحریک‌پذیر به شرایط اولیه، نتیجه‌گیرناپذیر وضعیتی است که پدیده‌های با مقیاس کوچک با نتایج بزرگ درهم تنیده می‌شوند (لیست و بنسی، ۱۹۹۴: ۱۷۱).

در مجموع، تئوری آشوب نتیجه می‌گیرد که پیش‌بینی پدیده‌ها در درون یک چنین سیستم‌های آشوبناکی غیرممکن است، مگر با ملحوظ داشتن تمام عوامل جزئی که

۱. برای آشنایی بیشتر با تئوری آشوب در علوم اجتماعی ر. ک. به: سردار و آبرامس، ۱۳۷۹؛ کیل و الیوت، ۱۹۹۷؛

براون، ۲۰۰۴.

۲. برای مثال، در زیست‌شناسی یک چنین دیدگاه نسبتاً مشابهی در تئوری تکامل مطرح شده که مدعی است تغییرات کوچک در گذشته منجر به تغییرات بزرگ یا تحولات کیفی تکاملی شده‌اند.

می‌توانند کوچک‌ترین تأثیری بر آن داشته باشند. به عبارت دیگر، سیستم‌هایی مثل آب‌وهوا که واجد فرآیندهای فیزیکی نامتناوب هستند را نمی‌توان به طور دقیق پیش‌بینی نمود، چون تغییرات اندک در شرایط اولیه، که آنقدر ناچیزند که تن به مشاهده و سنجش نمی‌دهند، می‌توانند متعاقباً تغییرات شگرفی را در رفتار آن سیستم به وجود آورند. اگر سیستم‌های اجتماعی نیز همانند سیستم‌های آب‌وهوایی مشابه سیستم‌هایی با فرآیندهای فیزیکی نامتناوب باشند، که فرض معقولی به نظر می‌رسد، می‌توان با استعانت از تئوری آشوب استدلال نمود که پدیده‌های متعلق به سیستم‌های اجتماعی نیز اساساً و به طور بنیادین پیش‌بینی‌ناپذیرند، مگر در چارچوب‌های زمانی کوتاه مدت و محدود^۱. اگر این گزاره را به صورت کلی و بدون استثناء نپذیریم، حداقل در خصوص پدیده‌های مرکب و پیچیده اجتماعی هم چون انقلاب‌ها، به نظر معقول و موجه می‌رسد که آنها را بیشتر شبیه به فرآیندهای فیزیکی نامتناوب پیش‌بینی‌ناپذیر که متعلق تئوری آشوب است در نظر بگیریم تا شبیه به فرآیندهای فیزیکی متناوب پیش‌بینی‌پذیر. در پیش‌بینی این گونه پدیده‌ها در علوم اجتماعی، همانند پیش‌بینی‌های هواشناسی، تعداد بی‌شماری از متغیرها وجود دارند که نمی‌توان همه را کنترل نمود، ضمن آن که روابط میان این متغیرها نیز غیرخطی و خیلی پیچیده است.

تبیین پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها بر اساس آشوبناکی پدیده انقلاب

برخی انقلاب‌پژوهان (کوران، ۱۹۹۵ و ۲۰۰۰؛ کدی، ۱۹۹۵) این فرض معقول را ملحوظ داشتند که انقلاب‌ها شبیه به فرآیندهای فیزیکی نامتناوب هستند و بر اساس تئوری آشوب نتیجه گرفتند که انقلاب‌ها را نمی‌توان پیش‌بینی نمود. آنها هم‌چنین از تئوری آشوب کمک گرفتند تا این استدلال را موجه سازند که ارتباط پدیده انقلاب با تعیین‌کننده‌های ارتباطی غیرخطی است. این غیرخطی بودن روابط موجب می‌شود تا حوادث کوچک

۱. برخی دانش‌پژوهان علوم اجتماعی نیز مدعی شدند چون عنصر اصلی در سیستم‌های اجتماعی، انسان‌های مختار و کنش‌هایشان است، پیش‌بینی پدیده‌های اجتماعی تقریباً به طور قطع، غیردقیق و غیرقابل اطمینان است (سایر، ۱۹۹۲: ۱۳۲ و ۱۳۸؛ الستر، ۱۹۸۹: ۱۰-۸، ۲۰۰۷: ۴۶۶). فیلسوف علوم اجتماعی پیتر وینچ نیز بر مبنای همین استدلال نتیجه گرفته که علوم اجتماعی واجد نوعی پیش‌بینی‌ناپذیری ذاتی است (سروش، ۱۳۷۴: ۱۳۷).

بتوانند نیروهای عظیمی را آزاد کرده و تأثیرات شگرفی را در نتایج، ممکن سازند. به همین دلیل، انقلاب‌ها غالباً بدون آمادگی قبلی، همه را غافلگیر کرده و موجب حیرت و شگفت زدگی عمومی می‌شوند.

در این راستا، کدی (۱۹۹۵) استدلال می‌کند که اطلاعات مورد نیاز برای پیش‌بینی انقلاب‌ها به خاطر ماهیت آشوبناک یا بی‌نظم^۱ این گونه تغییرات اجتماعی (که تغییرات ناچیز اولیه می‌توانند تغییرات بسیار بزرگی را در نتیجه سیستم به وجود آورند) و وابستگی‌اش به انبوه رفتارهای کنشگران سیاسی در طول یک دوره زمانی بلندمدت حتی برای ناظران باتجربه و خیره نیز بدست‌نیامدنی است. در حقیقت، بر اساس تئوری آشوب می‌توان توضیح داد که چرا به سادگی نمی‌توان پیش‌بینی نمود که چگونه و تا چه حد تغییرات کوچک (مثل کنش‌های متفاوت افراد) می‌توانند دگرگونی‌های عظیمی را در سطح سیستم اجتماعی به بار بیاورند. این بدان معنا است که دو دولت مختلف می‌توانند از هر حیثی که قابل سنجش است کاملاً مشابه یکدیگر باشند، ولی یک دولت فقط در چیز بسیار کوچکی از دومی تفاوت پذیرد که همان، منجر به انقلاب گردد. لذا، کشوری که یک انقلاب را تجربه نموده است در شیوه‌هایی که بتوان در آن زمان، مورد مشاهده و سنجش قرار داد، نسبت به کشورهای دیگر که فاقد انقلاب هستند ضرورتاً نمود متفاوت‌تری یا ظاهر انقلابی‌تری ندارد.

از سویی دیگر، اگر در یک زمان خاص یک تفاوت ناچیز غیرقابل مشاهده و سنجش در وضعیت‌های اولیه می‌تواند منجر به نتایج ناهمگون و متباعد برای دولت‌های ظاهراً مشابه شود، معضل پیش‌بینی به سرعت مضاعف می‌شود وقتی بدانیم که انقلاب، حادثه ایستا و منفردی نیست، بلکه فرآیندی است که در آن، نتایج و پیامدها عمدتاً بر اساس تعامل پیچیده‌ای از حوادث در طول یک دوره بلندمدت تعیین می‌شوند. در طول دوره این فرآیند، تغییرات کوچک و ناچیز در برخی متغیرها می‌تواند کل مسیر تحولات یک کشور را عوض کرده و آن را به یک مسیر متفاوت بیاندازد. پس، از آنجا که در طول سالیان بسیج و منازعه انقلابی، فرصت‌های بی‌شماری برای رخ دادن حوادث کوچک به وجود می‌آید تا مسیر سیاسی کشور را تغییر دهد، راهی وجود ندارد که بتوان تحلیلی معتبر برای پیش‌بینی

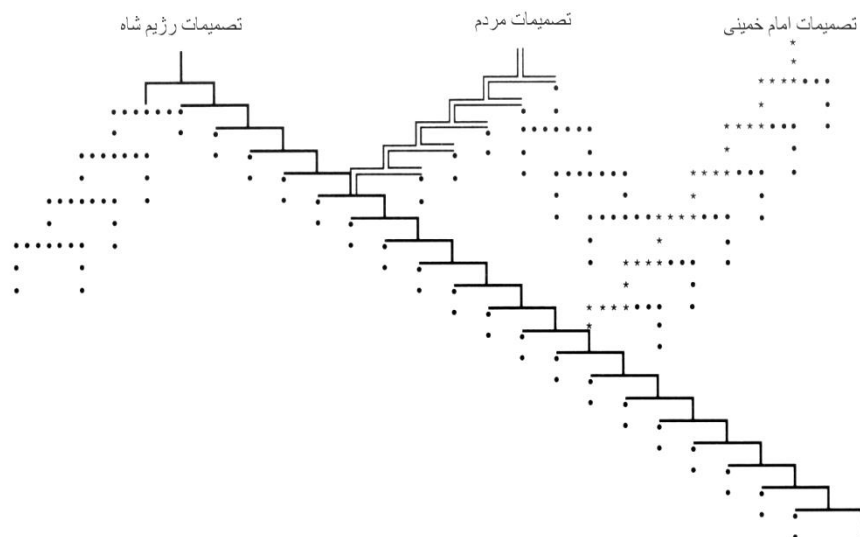
۱. Chaotic

حوادث یا نتایجی که در زمان آتی رخ خواهند داد، ارائه داد. به عنوان مثال، بازیگران مهم سیاسی در یک کشور معمولاً با وضعیت‌هایی روبرو می‌شوند که باید از میان چند کنش یا واکنش، یکی را انتخاب نمایند و هر نوع انتخاب آنها اثر متفاوتی روی مسیر تحولات اجتماعی آتی آن کشور باقی می‌گذارد.^۱ با توجه به کثرت و تعدد تصمیمات هر روزه این گروه از بازیگران سیاسی، تعداد مسیرهای محتمل آتی حتی در طول یک دوره کوتاه زمانی به میلیاردها تصمیم احتمالی می‌رسد که در تمامی جهات گسترده می‌شود. مثلاً، فرض نمایید که حکومت این تصمیم را بگیرد که بر تظاهرکنندگان معترض سخت گرفته و آنها را قلع و قمع کند. این تصمیم حکومت می‌تواند منجر به زنجیره‌ای از واکنش‌ها شود که پس از ماه‌ها یا حتی سال‌ها، حکومت بر جامعه را در وضعیتی کاملاً متفاوت قرار می‌دهد در مقایسه با زمانی که تصمیم حکومت آن باشد که تظاهرات مزبور بدون هرگونه مداخله و برخورد نیروهای حکومتی ادامه یابد. کوتاه سخن آن که، ما هرگز نمی‌توانیم بدون خطا و اشتباه پیش‌بینی نماییم که چگونه کنشگران سیاسی به وضعیت‌های خاص آتی‌شان پاسخ می‌دهند. لذا، تفاوت‌های کوچک در انتخاب آنها می‌تواند از طریق زنجیره‌ای از انتخاب‌های بعدی، تفاوت‌های بزرگی را در نتایج اجتماعی به بار آورد. این بدان معنی است که توانایی ما برای پیش‌بینی این‌گونه تحولات اجتماعی بسیار اندک و محدود است.

کدی (۱۹۹۵) در ادامه تلاش نمود با استعانت از تئوری آشوب، درستی این استدلال را در انقلاب ایران نشان دهد. وی برای ارائه نمای کلی از دشواری بسیار زیاد پیش‌بینی انقلاب ایران، ابتدا فقط به یک متغیر - تصمیمات گرفته شده توسط شاه و رژیم وی - اکتفا و یک وضعیت ساده دوگانه‌ای را فرض نمود: این که شاه یا رژیم وی تصمیمی را گرفت یا نگرفت. اگرچه وجه منفی آن (تصمیم نگرفتن) آشکارا دامنه‌ای از احتمالات بدیل را باز می‌کند، ولی برای ساده‌سازی، آنها را فقط به دو حالت تصمیم گرفتن و تصمیم نگرفتن

۱. جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، ریمون بودون، نیز استدلالی شبیه به این استدلال کدی دارد. وی تصریح می‌کند که در بسیاری از نظام‌های اجتماعی، وضعیت آتی نظام بستگی به انتخاب‌های کنشگران دارد (انتخابی که پیامدهای آن احتمالاً برگشت‌ناپذیر است). ضمن آن که، ساختار این نظام‌ها برای انتخاب‌های کنشگران، فرصت آزادی عمل به وجود می‌آورد و آنها می‌توانند میان گزینه‌های متضاد انتخاب کنند که خود این انتخاب‌ها، غیرقابل پیش‌بینی‌اند (بودون و بوریکو، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

تقلیل داد. برای معین کردن عنا صر این مدل انتزاعی نیز به تصمیمات کلیدی رژیم شاه در ایجاد فضای باز سیاسی در سال ۱۹۷۷ میلادی اشاره نمود که به مخالفان اجازه بیان خواسته‌هایشان داده و تصمیم گرفته شد که نسبت به اعتراضات میانه‌روها سخت‌گیری نشود. در ژانویه ۱۹۷۸ میلادی از سوی رژیم شاه یک تصمیم کلیدی مبنی بر انتشار مقاله‌ای هتاکانه علیه امام خمینی گرفته شد که منجر به اولین تظاهرات در چرخه تظاهرات ادواری آن سال گردید که به دنبال آن تصمیم گرفته شد برای مقابله با تظاهرات بعدی به صورت محدود از زور استفاده شود. هم‌چنین، در بهار و تابستان همان سال اقدامات مختلفی برای آزادسازی فضای سیاسی انجام گرفت که با حکومت نظامی در آخر سال ۱۹۷۸ میلادی به سر آمد. سرکوب خونین تظاهرات گسترده مردمی در پاییز همان سال یک تصمیم کلیدی دیگر بود، همان‌گونه که تصمیم به عدم استفاده از نیروهای ارتش برای سرکوب خونین مردم نیز یک تصمیم مهم بود. برخی اوقات، تصمیمات بدیل در هر نقطه‌ای می‌توانست وضعیت کلی تحولات را به طور بنیادین تحت تأثیر قرار دهد. نکته اصلی در این خصوص آن است که حتی با دوبرابر کردن ساده تصمیمات بدیل که غالباً احتمال سه‌گانه یا بیشتر دارند و با مقایسه تعداد کوچکی از تصمیمات، یک میلیون بدیل در فوریه ۱۹۷۹ میلادی فقط توسط تصمیمات رژیم شاه به دست می‌آید. هنگامی که عواملی هم‌چون جنبش‌های مردمی، اعتصابات فلج‌کننده اواخر سال ۱۹۷۸ میلادی و کنش‌های بازیگران اصلی خارجی را به موارد قبل اضافه کند، میزان احتمالات بلافاصله به میلیاردها می‌رسد. تعدادی از این احتمالات، نتایج و پیامدهای اساساً متفاوتی را به دنبال می‌آورند و صرفاً بخش خیلی کمی از آنها واقعاً به همان نتایج و پیامدها منتهی می‌شوند. کدی با ارائه نمودار زیر تلاش نمود تا همین مسئله را به تصویر بکشد. در حقیقت، هر یک از این سه عامل اصلی کنشگر در انقلاب ایران (امام خمینی، مردم و رژیم شاه) اگر به صورت مستقل عمل کنند و فقط یک تصمیم ساده دوگانه بله یا خیر بگیرند بعد از ۲۰ تصمیم به یک میلیون بدیل می‌رسند که اگر تعامل‌ها را نیز در نظر بگیریم این بدیل‌ها به میلیاردها یا تریلیون‌ها خواهند رسید (کدی، ۱۹۹۵: ۲۱).



البته، کدی معتقد است که در جهان واقعی، راه‌هایی که می‌توانند در واقعیت اتفاق بیفتند به میلیاردها یا میلیون‌ها مسیر مختلف یا ده‌ها مسیر یا حتی دو مسیر نمی‌رسند. اعتقاد کدی آن است که وقایع، فقط و فقط می‌توانستند مسیری را اتخاذ کنند که کرده‌اند. هر تحول یا تصمیمی، واجد یک یا چند دلیل است که معلوم می‌کند چرا آن پدیده رخ داد و سایر احتمالات رخ نداد. اما مشکل آن است که این دلایل غالباً و ضرورتاً برای معاصران، نامعلوم و ناپیدا است و حتی ممکن است در مقایسه با نیروهای بزرگ‌تر، امری ناچیز و جزئی یا اتفاقی به نظر برسد (مثل بیماری شاه که برای انقلاب ایران در حد یک علت در نظر گرفته شده است، در صورتی که این علت در مقایسه با نیروهای عمومی تاریخی یک اتفاق محسوب می‌شود) که یادآور اثر پروانه‌ای در تئوری آشوب است. از این رو، در راستای تئوری آشوب می‌توان گفت که ترکیبی از تعاملات پیچیده و عدم امکان پیش‌بینی بسیاری از حوادث فردی و جزئی، مشکلات پیش‌بینی نمودن انقلاب‌ها و نتایج آنها را چندین برابر می‌کند.

به همین قیاس، استدلال کوران (۱۹۹۵، ۱۹۹۷، ۲۰۰۰) در تبیین پیش‌بینی ناپذیری انقلاب‌ها نیز با استدلال‌های اصلی تئوری آشوب همخوانی دارد. کوران در این خصوص بر عاملی کلیدی تأکید نمود که آن را «تحریف ترجیح»^۱ نامیده است. در حقیقت، کوران بر مبنای عامل «تحریف ترجیح» بود که به طور پارادوکسیکال، پیش‌بینی ناپذیری انقلاب‌ها را به دقت پیش‌بینی نمود (یا به قول خودش: پیش‌بینی پذیرِ پیش‌بینی ناپذیری)^۲ و مدعی شد که اساساً نمی‌توان انقلاب‌های آتی را پیش‌بینی کرد. از دیدگاه کوران، افراد در هر موضوع و مسئله‌ای (چه آزاد سازی تجاری باشد، چه قوانین سقط جنین و چه مشروعیت یک رژیم سیاسی) واجد دو نوع ترجیح هستند: یک ترجیح خصوصی و یک ترجیح عمومی. ترجیح خصوصی فرد فقط برای خودش قابل شناسایی است (چیزی شبیه به علم حضوری)، ولی ترجیح عمومی نمایانگر چیزی است که وی برای بروز دادن به دیگران انتخاب می‌نماید. وقتی این دو ترجیح با یکدیگر تفاوت جدی پیدا نماید، به نحوی که فرد، بخاطر ترس یا شرم، ترجیح خصوصی خویش را در عرصه عمومی کتمان کرده و در برابر دیگران وانمود به ترجیحی غیر واقعی به عنوان ترجیح عمومی‌اش کند، وی گرفتار «تحریف ترجیح» شده است.^۳ پس، برای تشخیص تحریف ترجیح باید مشخص نمود که فرد چه چیزی را برای آشکار کردن یا گفتن به دیگران برگزیده (ترجیح عمومی) و چه چیزی را فقط برای خودش نگه داشته است (ترجیح خصوصی). کوران هم‌چنین، توزیع ترجیح خصوصی و ترجیح عمومی در میان جمعیتی وسیع از افراد را به ترتیب «افکار خصوصی» و «افکار عمومی» می‌نامد. وی معتقد است که در عمل، ترجیح خصوصی فرد در قبال یک مسئله معین، تحت تأثیر فشارهای اجتماعی ناشی از افکار عمومی است که خود افکار عمومی نیز چیزی نیست جز ترجیحات عمومی اعضای یک جامعه. در مدل کوران، ترجیح عمومی فرد، تابع دو تعیین‌کننده اصلی است: (۱) ترجیح خصوصی وی، (۲) مجموعه هزینه و مزایای مرتبط با نسخه‌های بدیل ترجیح عمومی.

۱. Preference Falsification

۲. The Predictability of Unpredictability

۳. اصطلاح «تحریف ترجیح» نزد کوران از بسیاری جهات، شبیه به مفهوم «تقیه» در فرهنگ اسلامی و «خودسانسوری» در فرهنگ عامه است.

از دید کوران، اولین تعیین کننده ترجیح عمومی فرد همانا ترجیح خصوصی خودش است. فردی که رژیم حاکم را ظالم می‌شمارد و از آن بی‌زاری می‌جوید (با ثابت نگه‌داشتن سایر چیزها) احتمال زیادی دارد که به تظاهرات و شورش‌های ضدحکومتی بپیوندد. تعیین کننده دوم ترجیح عمومی فرد، عبارت است از تراز هزینه و مزایای مرتبط با هر یک از شقوق انتخابی برای ترجیح عمومی. اگر هزینه یا بهای احتمالی پیوستن به تظاهرات و شورش‌های ضدحکومتی بالا و مزایایش پایین باشد (مثلاً، احتمال زندان رفتن یا طرد شدن توسط هم‌آلان و همکاران)، فرد به سمت ابراز ترجیح محتاطانه و دست‌به‌عصارفتن سوق پیدا می‌کند که می‌تواند منجر به کناره‌گیری و تماشاچی‌شدن وی گردد. نکته مهم آن است که هزینه و مزایای مزبور تا حدود زیادی قائم بر انتخاب‌هایی است که توسط دیگران گرفته می‌شود. برای مثال، اگر فقط معدودی از مردم جزو تظاهرکنندگان اعتراضی بوده و اکثریت قریب به اتفاق مردم حامی رژیم باشند، هزینه‌های مشارکت اعتراضی خیلی زیادتر از هنگامی است که صدها هزار نفر در خیابان‌ها دست به تظاهرات بزنند. در حالت دوم، هزینه‌های ابراز ترجیحات خصوصی افراد کاهش پیدا کرده و مردم به سادگی و به سرعت دست از وفاداری‌های دروغین خویش از رژیم حاکم برمی‌دارند.

از دیدگاه کوران، وضعیت‌های انقلابی هنگامی به وجود می‌آیند که رژیم‌های سیاسی اقتدارگرا، مشروعیت‌شان را از دست می‌دهند و شهروندان، خواهان تغییر حاکمان و نظام سیاسی می‌شوند. مع الوصف، ترس از مجازات‌های سنگین در این نوع رژیم‌ها باعث می‌گردد که این ترجیحات، خصوصی و شخصی باقی بمانند و فقط شکل دروغین آن به‌عنوان ترجیحات عمومی مردم توسط دیگران قابل مشاهده باشند. از این رو، در مدل تبیینی کوران در خصوص شگفتی‌آفرینی انقلاب‌ها، به نظر می‌رسد شرط لازم، وجود یک رژیم اقتدارگرا یا استبدادی است که نه تنها مخالفانش را به شدت سرکوب کرده، بلکه قدرت سرکوبگری‌اش به نحوی در سرتاسر جامعه پخش و پراکنده شده است که مردم، همیشه و همه جا احساس می‌کنند که در معرض دستگاه سرکوب حکومت قرار دارند. در یک چنین وضعیتی، بدیهی است که آشکارسازی صادقانه ترجیحات خصوصی افراد از نوع مخالفت سیاسی، هزینه‌اش بسیار زیاد ارزیابی می‌شود و به همین دلیل معمولاً کتمان گردیده و عموماً مشاهده‌ناپذیر باقی می‌مانند. از این رو، یک چنین جامعه‌ای می‌تواند در

آستانه وقوع یک آشوب عظیم یا ناآرامی انقلابی باشد بدون آنکه کسی از آن خبر داشته باشد و هر فردی این اعتقاد را بروز دهد که جامعه در وضعیتی باثبات است. در چنین وضعیتی، وقوع یک حادثه کوچک و ذاتاً غیرمهم می‌تواند کافی باشد تا «قطار/ارابه انقلابی»^۱ به راه بیفتد (استدلالی شبیه به تئوری آشوب) و به صورت گلوله‌برفی که تبدیل به بهمن عظیمی می‌شود، کل نظام سیاسی را واژگون سازد. از دید کوران، همین مکانیسم است که توضیح می‌دهد چرا انقلاب‌ها، جلوه‌ای غیرمنتظره برای همه افراد (اعم از کنشگران داخلی و ناظران خارجی) پیدا می‌کنند و حیرت و شگفتی همگانی را به ارمغان می‌آورند. در حقیقت، چیزی که استدلال اصلی کوران را تشکیل می‌دهد آن است که تحریف ترجیح، تشخیص «توزیع دقیق آستانه‌های انقلابی افراد» را دشوار یا ناممکن می‌سازد. منظور کوران از این بیان، آن است که اکثر مردمی که مخالف رژیم سیاسی حاکم بر کشورشان هستند، احتمالاً فقط به شرطی به جنبش‌های علیه آن رژیم می‌پیوندند که تعداد معینی از افراد دیگر نیز این کار را انجام دهند. در همین راستا، کوران نشان می‌دهد که حتی یک تغییر ناچیز در توزیع آستانه‌های انقلابی افراد یک جامعه که می‌تواند از یک حادثه کوچک و ذاتاً بی‌اهمیت به وجود آید، قادر است شرط کافی برای راه انداختن یک قطار یا ارابه انقلابی‌ای شود که وقتی به راه افتاد، از طریق تشویق به امنیت نسبی و گمنام بودن در میان انبوه بزرگی از مردم، افراد بیشتر و بیشتری را به خیابان‌ها می‌کشاند. پس اگر علائم نزدیکی یک انقلاب آن باشد که مردم به طور علنی رژیم اقتدارگرای حاکم بر جامعه‌شان را مردود بشمارند، مردم یک چنین کشورهایی دلایل خوبی برای کتمان کردن آن تا لحظات آخر دارند^۲، یعنی هنگامی که زوال یک چنین رژیم‌هایی به طور ناگهانی برای همه آشکار شود. خلاصه آن که، به دلیل وجود عامل کلیدی «تحریف ترجیح» است که انقلاب‌ها ذاتاً پیش‌بینی‌ناپذیرند و همواره موجب حیرت و تعجب می‌شوند.

۱. Revolutionary Bandwagon

۲. کوران، مدل تبیینی خویش در پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها را از حیث روش‌شناختی ذیل مکتب انتخاب بخردانه جای داده است (کوران، ۲۰۰۰: ۳۱۸).

در جامعه‌ای که ثبات سیاسی‌اش مرهون تحریف ترجیح است و مردمی وجود دارند که منتظر فرصت مناسب هستند تا برای تغییر سیاسی و اجتماعی دست به قیام بزنند، برخی وقایع برانگیزاننده یا یک تحول آشکار در کاهش فشارهای اجتماعی و سرکوب سیاسی می‌تواند موجب گردد تا مخالفت عمومی علنی شود. از آنجا که ترجیحات عمومی افراد به یکدیگر وابسته‌اند، یک جهش کوچک در علنی شدن مخالفت عمومی می‌تواند خودافزایشی باشد. در حقیقت، تحت شرایط مناسب، هر جهشی برانگیزاننده جهش‌های بعدی خواهد بود. مع‌هذا، این پتانسیل برای تغییر سیاسی و اجتماعی به طور کامل مشاهده‌پذیر نیست و هرگز نمی‌توان دقیقاً فهمید که چگونه یک حادثه معین توسط مردم تفسیر و موجب چه واکنش‌هایی خواهد شد. آیا یک حادثه ناگوار توازن قدرت سیاسی را تغییر خواهد داد، یا چقدر طول می‌کشد تا افکار عمومی علیه وضع موجود چرخش کند. یک چنین محدودیت‌هایی در پیش‌بینی دلالت بر آن دارد که تحولات در افکار عمومی، بویژه تحولات بزرگ، می‌تواند همه را متحیر و متعجب سازد.

کوران مدعی است که مدل وی از ترجیحات دوگانه افراد و تحریف ترجیح (= شکاف زیاد میان ترجیح خصوصی کتمان‌شده مردم با ترجیح عمومی اظهارشده‌شان)، می‌تواند معضل پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها را به خوبی تبیین نماید. وی برای معین نمودن این مدل، ابتدا از فرض وجود کشمکش سیاسی میان دو گروه ذی‌نفوذ در یک جامعه آغاز می‌نماید. این دو گروه ذی‌نفوذ عبارتند از «حکومت»^۱ که حقش برای حکومت کردن قانوناً به رسمیت شناخته شده است و «مخالفین»^۲ که فاقد یک چنین حقی هستند. در درون این بافت، سنجه کوران از افکار عمومی (Y) نمایانگر میزان مخالفت عمومی نسبت به حکومت است که به صورت درصدی از جمعیت نشان داده می‌شود.

در آغاز، فرض کنید که Y نزدیک به صفر است، یعنی فرمان‌های حکومت مورد حمایت تقریباً همه مردم قرار می‌گیرد. یک انقلاب بر اساس یک جهش ناگهانی و بسیار بزرگ در Y شکل می‌گیرد، به نحوی که ادامه حکومت کردن را برای حاکمان امکان‌ناپذیر می‌سازد. با این تعریف، «انقلاب» متضمن تغییر و تحول همان مردمی است که

۱. Government

۲. Opposition

قبلاً از قدرت سیاسی حمایت می‌کردند. البته، در این بحث مهم نیست که آیا انتقال قدرت سیاسی به انقلابیون تغییر معناداری در زندگی مردم به وجود می‌آورد یا خیر. همه مسئله آن است که این انتقال، انتقالی سریع، ناگهانی و گسترده است که می‌بایست مکانیسم‌اش تشریح گردد.

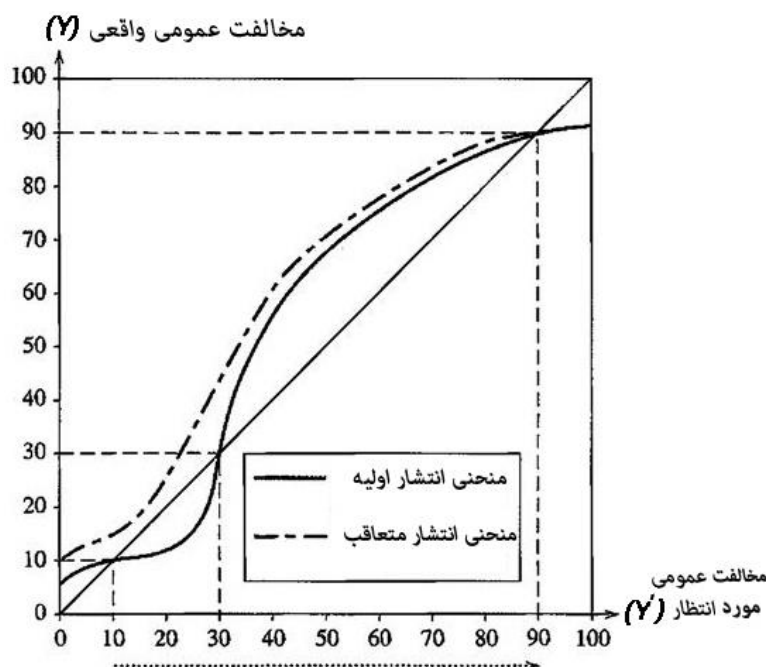
چنان که پیش از این گفته شد، ترجیح عمومی فرد، قائم بر ترجیح خصوصی وی (x) به‌اضافه سطح مورد انتظار مخالفت عمومی (Y^e) است. با توجه به این که انگیزه فرد برای حمایت از مخالفان با عامل Y^e به طور مستقیم و با عامل x به طور معکوس تغییر می‌کند (وجود رابطه غیرخطی)، یک مقدار بحرانی^۱ یا نقطه عطف از Y^e به وجود می‌آید که از آن به بعد، فرد از حکومت دست کشیده و به مخالفان می‌پیوندد. این مقدار بحرانی یا نقطه عطف همان چیزی است که آن را «آستانه انقلابی»^۲ نامیده است. به عبارت بهتر، جایی یا نقطه‌ای که یک فرد بی‌طرف از حیث سیاسی در میان دو شق «حامی» یا «مخالف» قرار گرفته و دست به انتخاب می‌زند، به عنوان آستانه انقلابی وی تعریف می‌شود.

بر این اساس، افراد درون یک جامعه با ترجیحات خصوصی متفاوت، آستانه‌های انقلابی متفاوتی خواهند داشت. در ارتباط با هر توزیع معین از آستانه‌های انقلابی، یک منحنی انتشار یا اشاعه^۳ وجود دارد که برای هر میزان ممکن از مخالفت عمومی مورد انتظار، میزان واقعی یا تحقق‌یافته مطابق با آن را نشان می‌دهد. این منحنی انتشار یا اشاعه در نمودار زیر نمایش داده شده است (کوران، ۱۹۹۷: ۲۴۹).

۱. Critical value

۲. Revolutionary threshold

۳. Propagation



نمودار ۱. یک کاهش در آستانه‌های فردی، منحنی انتشار را رو به بالا می‌برد، و موجب می‌گردد که تعادل فعلی از میان برود. افکار عمومی از ۱۰ تا ۹۰ در نوسان است. همان‌طور که در نمودار ۱ ملاحظه می‌شود منحنی انتشار، قطر را - که مبین تطابق مخالفت عمومی واقعی با مورد انتظار است - در بالای مقادیر ۱۰ و ۹۰ قطع کرده است که در واقع، سطوح خودنگهدارنده مخالفت عمومی هستند. بر این اساس، باید گفت که در ابتدا ۱۰ درصد از مردم به طور عمومی / علنی از مخالفان، حمایت نموده و ۹۰ درصد باقیمانده از حکومت حمایت کرده‌اند. مع الوصف، ترجیحات خصوصی که تأثیرگذار بر روی سطوح آستانه‌های انقلابی فردی هستند، لزوماً در طول زمان ثابت باقی نمی‌مانند و در صورتی که بالا روند دلالت بر این واقعیت دارد که افراد، همدلی بیشتری با مخالفان پیدا نموده و آستانه‌های انقلابی‌شان کاهش پیدا کرده است. البته، آستانه‌های انقلابی ممکن است به دلایل دیگر نیز کاهش یابند؛ مثلاً، وقتی کارآمدی حکومت در ارائه مشوق‌های حمایتی کاهش یابد یا مخالفان واجد کارآمدی زیادی شوند. مع الوصف، کاهش در آستانه‌های انقلابی فردی، منحنی انتشار یا اشاعه متعاقبی را به وجود خواهد آورد که از

طریق منحنی خط‌چین در نمودار ۱ نمایش داده شده است. این تغییر، تعادل مفروض قبلی را بهم می‌زند و نقطه ۹۰ را به عنوان تنها نقطه تعادل و ثبات سیاسی باقی می‌گذارد. مضافاً بر این که، افکار یا ترجیحات عمومی از ۱۰ تا ۹۰ در نوسان‌اند که دلالت بر آن دارد که ۸۰ درصد از جمعیت به خاطر مخالفان، از حمایت حکومت دست کشیده‌اند. این رشد انفجاری در میزان مخالفت عمومی می‌تواند بازنمای یک انقلاب باشد. در حقیقت، نمودار ۱ نشان می‌دهد که چگونه حوادث کوچک می‌توانند تحول بزرگی را به وجود بیاورند و مکانیسم تئوری آشوب چگونه در پدیده انقلاب کار می‌کند.

همین تحلیل را می‌توان به صورت ساده‌تری از طریق مثال‌های عددی نشان داد. یک اجتماع ده نفری (A) را تصور کنید که آستانه‌های انقلابی‌شان به شرح ذیل است:

ی	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	الف	افراد	A
۱۰۰	۸۰	۷۰	۶۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۲۰	۰	آستانه‌ها	

فرد «الف» که آستانه انقلابی‌اش معادل با صفر است یعنی از مخالفان، صرف‌نظر از تعداد و اندازه‌شان، حمایت می‌کند؛ همان‌طور که فرد «ی» که آستانه انقلابی‌اش یکصد است، در هر وضعیتی از حکومت حمایت خواهد نمود. ولی، ترجیحات هشت نفر باقی‌مانده بستگی به اندازه مورد انتظار مخالفت عمومی دارد. در وضعیت قطبی کشمکش سیاسی میان مخالفان با حکومت، هشت نفر مزبور بر اساس سطح آستانه انقلابی‌شان یکی از دو اردوگاه مخالفان یا موافقان حکومت را انتخاب خواهند نمود. در آغاز، فقط فرد «الف» است که از مخالفان حمایت می‌کند و افراد «ب» تا «ی» همگی از حکومت حمایت می‌کنند. لذا، مخالفان شامل ده درصد از جمعیت (یک نفر از ده نفر) و $Y = 10$ می‌شود. از آنجا که افراد غیر از «الف» واجد آستانه‌های انقلابی بالاتر از ده هستند، یک مخالفت عمومی ده درصدی در آن جامعه، خودنگهدارنده است و ثبات سیاسی را حفظ می‌کند.

حالا فرض کنید که فرد «ب» تجربه برخورد ناخوشایندی از برخی مسئولان حکومتی پیدا کند و بیگانگی وی از رژیم بیشتر شود و آستانه انقلابی‌اش از ۲۰ به ۱۰ نزول پیدا نماید. لذا، آستانه‌های فوق‌الذکر به شکل زیر (A') درمی‌آیند:

ی	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	الف	افراد	A'
۱۰۰	۸۰	۷۰	۶۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۰	آستانه‌ها	

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، آستانه جدید فرد «ب» معادل با Y موجود یعنی مساوی با ۱۰ می‌شود. با تغییر موضع وی، Y معادل با ۲۰ می‌شود (دو نفر از ده نفر = ۲۰ درصد). مع‌هذا، پدیده جالب توجه آن است که این مقدار جدید Y خودنگهدارنده نیست، بلکه خودافزایشی است؛ چنان‌که فرد «ج» که واجد آستانه ۲۰ است را از حامیان حکومت به سوی مخالفان سوق می‌دهد. پس از آن، Y به ۳۰ افزایش می‌یابد و این Y افزایش یافته موجب دست کشیدن چهارمی از حمایت حکومت می‌گردد و Y را تا ۴۰ بالا می‌برد؛ و این فرآیند ادامه می‌یابد تا Y به ۹۰ برسد - یعنی یک نقطه تعادل جدید (همانند منحنی خط چین در نمودار ۱). در این وضعیت، نه نفر اول در گروه مخالفان قرار می‌گیرند و فقط فرد «ی» است که حمایت خویش را از حکومت ادامه می‌دهد. این مثال فرضی به خوبی نشان می‌دهد که چگونه یک تغییر کوچک در آستانه انقلابی یک فرد می‌تواند قطار یا ارابه انقلابی را به حرکت درآورد. مقایسه مجموعه‌های A با A' آشکار می‌سازد، حادثه‌ای که فقط آستانه یک فرد را تغییر داده است می‌تواند تعادل موجود را بهم زده و موجب تحولی گسترده در افکار عمومی شود. در این مورد، تعادل نابود شده همانا وضع موجود می‌شود.

حال، این رشته از آستانه‌ها را در نظر بگیرید:

B	افراد	الف	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
	آستانه‌ها	۰	۲۰	۳۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۱۰۰

این مجموعه B فقط از حیث فرد «ج» است که با مجموعه A متفاوت است و فرد «ج» در اینجا به جای آستانه ۲۰ واجد آستانه ۳۰ است. همان‌طور که در مثال قبلی نشان داده شد، فرض کنیم که آستانه انقلابی فرد «ب» به دلیل افزایش بیگانگی سیاسی‌اش از ۲۰ به ۱۰ کاهش پیدا کرده است. نتیجه این تغییر در جدول زیر (B') منعکس شده است:

B'	افراد	الف	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
	آستانه‌ها	۰	۱۰	۳۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۱۰۰

مجدداً، تعادل موجود ۱۰ در میزان مخالفت عمومی نسبت به حکومت دوام پیدا نمی‌کند و Y به ۲۰ افزایش می‌یابد. با این وجود، رشد مخالفان در همان‌جا متوقف می‌شود و این Y جدید، خودنگهدارنده است. این بدان معنا است که برخی حامیان حکومت، گرچه ممکن است شخصاً از دیدن اظهار مخالفت دیگران نسبت به حاکمان سیاسی خوشحال شوند، ولی هیچ‌کدام شان حاضر نیستند به طور عملی از مخالفان متابعت کنند. همان‌طور که مشاهده می‌شود، یک تغییر کوچک در آستانه‌ها حتی می‌تواند تأثیر یک انحراف معین را به شدت عوض کند. از این رو، یک حادثه که در شرایطی خاص موجب راه انداختن قطار یا ارابه انقلابی شده است می‌تواند در شرایطی دیگر - که تنها اندکی تفاوت با شرایط اولی داشته است - فقط موجب اندکی تغییر در حمایت عمومی از حکومت گردد. با همه این‌ها، نکته اصلی آن است که نه ترجیحات خصوصی افراد و نه آستانه‌های انقلابی شان، هیچ‌کدام، به طور عمومی شناخته شده نیستند. از این رو، یک جامعه می‌تواند به مرز و آستانه یک انقلاب نزدیک شده باشد بدون آن که کسی بفهمد، حتی آنهایی که باید قدرت و حکومت را رها کنند.

حاصل سخن آن که، انقلاب معمولاً به طور ناگهانی در جامعه‌ای شروع می‌شود که ظاهراً ترجیحات خصوصی و بالطبع آستانه‌های انقلابی شهروندان‌اش گرایش دارند که نسبتاً موافق و مساعد با حکومت باشند. فقط لازم است که تعدادی هر چند معدود به مخالفان اضافه شوند تا متعاقباً موجب گردد تا افراد دیگری نیز از صفوف حامیان حکومت جدا گردند. بدین منظور، توالی و رشته آستانه‌های انقلابی باید قطار یا ارابه‌ای را شکل دهند که حرکتش در جهت تفوق مخالفت سیاسی عمومی باشد. بر این اساس، می‌توان تبیین نمود که چرا یک رژیم دیرپا که به نظر باثبات می‌آمد، به طور ناگهانی سقوط کرد و همه را دچار حیرت و شگفتی نمود. در هر حال، افرادی که به طور فزاینده هم‌دل با مخالفان و موافق با تغییر حکومت می‌شوند سریعاً این گرایش خصوصی شان را علنی نمی‌کنند. به ویژه، اگر حکومت از حمایت مردمی گسترده‌ای بهره‌مند بوده یا خیلی قدرتمند باشد، یک چنین افرادی به طور ظاهری خود را وفادار به وضع موجود نشان می‌دهند. همین تحریف ترجیح نادیدنی در میان این گروه از افراد است که حکومت، ناظران خارجی، رهبران مخالف و حتی هر فرد دیگری را نسبت به آسیب‌پذیری حکومت در تاریکی جهل نگه

می‌دارد. در حقیقت، این افراد موجب پنهان ماندن راه افتادن و پیشرفت قطار یا اربابۀ خفته‌ای شده‌اند که حکومت و رژیم‌ها را از میان برمی‌دارد. آنها، این حقیقت را پنهان داشته‌اند که اگر فقط یک رشد جزئی و اندک در تعداد مخالفان پیدا شود، حمایت عمومی از حکومت می‌تواند به طرز بسیار شتابانی فرو ریزد. در یک چنین وضعیتی، دیر یا زود، یک حادثۀ ذاتاً خُرد و جزئی موجب می‌شود تعدادی از افراد به نقطۀ جوش رسیده و به خیابان‌ها بیایند و بدین طریق، قطار یا اربابۀ خفته شروع به حرکت کرده و مخالفان با حامیان فزاینده‌شان به سرعت به سوی تصرف قدرت حرکت کنند. این فرآیند، یادآور این ضرب‌المثل چینی است که «یک جرقه می‌تواند یک مرغزار را به آتش بکشد». به عبارت دیگر، با وجود ترکیب مناسبی از شرایط طبیعی، یک جرقه معمولی می‌تواند حریقی بزرگ را شعله‌ور سازد. به همین شکل، با وجود ترکیب مناسبی از شرایط اجتماعی، حادثۀ ای که به طور معمول فقط می‌توانست غرولند افرادی را به بار آورد، موجب برانگیختن یک انقلاب ویرانگر می‌شود.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که گذشت، این مقاله حول محور پرسش‌هایی معماگونه شکل گرفت: چرا با وجود آن که حوزه مضمونی انقلاب از حوزه‌های پُرتنوری در علوم اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود، متخصصان این حوزه تقریباً هیچ‌گاه نتوانسته‌اند موفقیتی در پیش‌بینی انقلاب‌ها داشته باشند؟ چرا انقلاب‌های رخ داده در جهان که بر اساس درک پسینی و مابعدالوقوع، بخوبی تبیین شده‌اند، قبل از وقوع‌شان عملاً پیش‌بینی نشده و غیرمترقبه بوده‌اند؟ چرا انقلاب‌ها همواره موجب تحیر و شگفت‌زدگی همه افراد- اعم از بازیگران کلیدی، ناظران خبره و مطلع منطقه‌ای و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی و سیاسی- شده‌اند؟

این پرسش‌ها، به ویژه پس از وقوع هر انقلاب، معمایی‌تر می‌شوند؛ چون با نگاهی به گذشته جوامع انقلاب شده به وضوح متوجه می‌شویم که علائم مختلفی از در شرف بودن انقلاب در آن جوامع، آشکار و هویدا بوده است. ولی اگر این علائم و نشانه‌های تحول انقلابی، پس از وقوع انقلاب این قدر روشن و واضح به نظر می‌رسند چرا کسی قبل از به

جریان افتادن قطار انقلاب متوجه آنها نمی‌شود؟ خلاصه آن که، چه تبیینی می‌توان برای این تحیر و شگفت‌زدگی‌های مکرر در وقوع انقلاب‌ها ارائه نمود؟

در مقام پاسخ، از تئوری آشوب کمک گرفته شد تا تبیینی برای این تحیر و غافلگیری‌های مکرر دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی در وقوع انقلاب‌ها ارائه گردد و گره معمای مذکور باز شود. استدلال تئوری آشوب در این خصوص آن بود که اطلاعات مورد نیاز برای پیش‌بینی یک انقلاب به خاطر ماهیت آشوبناک یا بی‌نظم این‌گونه تغییرات اجتماعی (که تغییرات ناچیز اولیه می‌توانند تغییرات بسیار بزرگی را در نتیجه سیستم به وجود آورند) و وابستگی‌اش به انبوه رفتارهای سیاسی در طول یک دوره زمانی بلندمدت حتی برای دانشمندان متخصص و ناظران باتجربه و خبره نیز بدست‌نیامدنی است. در حقیقت، بنابر استدلال تئوری آشوب، «انقلاب» از آن دسته وقایعی است که اساساً نمی‌توان آن را پیش‌بینی نمود. در همین راستا، استدلال‌های دو انقلاب پژوه (کوران و کدی) تشریح گردید که با استعانت از تئوری آشوب نشان دادند که به دلیل وابستگی متقابل ترجیحات افراد و تصمیمات کنشگران اصلی در فرآیند انقلاب، به‌راه افتادن قطار انقلاب همیشه پیامد فرآیندی غیرخطی است که موجب می‌شود حوادث کوچک بتوانند نیروهای عظیمی را آزاد کرده و تأثیرات شگرفی را در نتایج، ممکن سازند. به همین دلیل، انقلاب‌ها غالباً بدون آمادگی قبلی، همه را غافلگیر کرده و موجب حیرت و شگفت‌زدگی عمومی می‌شوند.

کوتاه سخن آن که، بر اساس مفاد استدلالی مندرج در تئوری آشوب، پیش‌بینی نشدن اکثر قریب به اتفاق انقلاب‌های رخ داده در جهان اصلاً تعجبی ندارد. لذا، دانشمندان علوم اجتماعی هیچ‌گاه نباید به خاطر ناتوانی‌شان در پیش‌بینی انقلاب‌ها مورد شماتت قرار گیرند یا از زور خجالت سرشان را پایین اندازند. چون، پیش‌بینی دقیق و موفق در خصوص وقوع انقلاب‌ها اصولاً امکان‌ناپذیر است و بالطبع، دانش پژوهان علوم اجتماعی نباید خودشان را درگیر انجام وظیفه‌ای ناممکن نمایند. همان‌طور که امروزه از دانشمندان علوم طبیعی انتظار نمی‌رود که پیش‌بینی‌های دقیقی را در خصوص زمان و مکان زلزله یا طوفان ارائه دهند (و این ناتوانی نیز به هیچ‌وجه، نشانه ضعف علوم طبیعی مربوطه محسوب نمی‌شود)، دانشمندان علوم اجتماعی نیز باید این معنا را به دیگران منتقل کنند که در خصوص پیش‌بینی دقیق و صحیح انقلاب‌ها چیزی برای عرضه ندارند. از این رو، بر اساس تئوری آشوب اگر گفته

شود که برای انقلاب پژوهان علوم اجتماعی و سیاسی باز هم حیرت‌های بیشتری در راه است، سخن دلالت‌آمیزی بیان شده است.

فهرست منابع:

- اتزیونی - هالوی، ایوا (۱۳۷۸) روشنفکران و شکست در پیامبری، حسین کچوئیان، انتشارات تبیان
آکاشا، سمیر (۱۳۸۷) فلسفه علم، هومن پناهنده، فرهنگ معاصر
بودون، ریمون و فرانسوا بوریکو (۱۳۸۵) فرهنگ انتقادی جامعه‌شناسی، عبدالحسین نیک‌گهر، فرهنگ
معاصر
بیل، جیمز (۱۳۷۱) عقاب و شیر: تراژدی روابط ایران و آمریکا، مهوش غلامی، نشر کوبه
پناهی، محمد حسین (۱۳۸۷) «انقلاب اسلامی و انقلاب در نظریه‌ها»، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه
علامه طباطبایی، شماره ۴۳-۴۲، صص ۳۲۵-۲۶۳
ترنر، جانانان (۱۳۷۳) ساخت نظریه جامعه‌شناختی، عبدالعلی لهسایی زاده، دانشگاه شیراز
خرمشاد، محمدباقر و همکاران (۱۳۹۰) بازتاب‌های انقلاب اسلامی ایران، انتشارات سمت
راین، آلن (۱۳۶۷) فلسفه علوم اجتماعی، عبدالکریم سروش، انتشارات علمی و فرهنگی
رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۶۷) کندوکاوها و پنداشته‌ها، شرکت سهامی انتشار
روشه، گگی (۱۳۶۶) تغییرات اجتماعی، منصور و ثوقی، نشر نی
سردار، ضیاء‌الدین و ایونا آبرامس (۱۳۷۹) آشوب، آرام قریب، نشر شیرازه
سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴) درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع، نشر نی
سیدنتاپ، لری (۱۳۷۴) توکویل، حسن کامشاد، طرح نو
شومیکر، پاملا؛ جیمز ویلیام تانکارد؛ و دومینیک لاسورسا (۱۳۸۷) نظریه‌سازی در علوم اجتماعی،
انتشارات جامعه‌شناسان
طالبان، محمدرضا (۱۳۹۳) معمای پیش‌بینی انقلاب‌ها، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
فوران، جان (۱۳۷۵) «انقلاب ایران، چالشی بر تئوری اجتماعی»، فصلنامه حضور، شماره ۱۸، زمستان
۱۳۷۵، صص: ۲۰۷-۱۸۴
لنسکی، گرهارد؛ و جین لنسکی (۱۳۶۹) سیر جوامع بشری، ناصر موفقیان، سازمان انتشارات و آموزش
انقلاب اسلامی
لیتل، دانیل (۱۳۷۳) تبیین در علوم اجتماعی، عبدالکریم سروش، صراط
مندراس، هنری (۱۳۶۹) مبانی جامعه‌شناسی، باقر پرهام، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر
هومن، حیدرعلی (۱۳۷۳) شناخت روش علمی، نشر پارسا
هویدا، فریدون (۱۳۷۴) سقوط شاه، ح. ا. مهران، انتشارات اطلاعات
Aldridge, Alan (2004) "Prediction", in: Michael Lewisbeck ; Alan Bryman
& Tim Futing Liao, The SAGE Encyclopedia of Social Science Research
Methods ,Volume 2, pp: 850, SAGE Publications Ltd.

Brown, Courtney (2004) "Chaos Theory", in: Michael Lewisbeck ; Alan Bryman & Tim Futing Liao, *The SAGE Encyclopedia of Social Science Research Methods*, Volume 1, pp: 120-1, SAGE Publications Ltd.

Chamberlin, William Henry(1935) *The Russian Revolution: 1917-1921*, vol. 1, New York: Macmillan.

Collins, Randall (1995) "Prediction in Macrosociology: The Case of the Soviet Collapse", *American Journal of Sociology*, 100 (6) 1552-1593.

Elster, Jon (1989) *Nuts and Bolts for the Social Sciences*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.

Elster, Jon (2007) *Explaining Social Behavior*, Cambridge University Press.

Fischhoff, Baruch and Ruth Beyth(1975) "I Knew it Would Happen", *Organizational Behavior and Human Performance*, 13 : 1-16.

Foran, John (1993) "Theories of Revolution Revisited: Toward a Fourth Generation?", *Sociological Theory*, 11 (1) 1-20.

Gleick, James (1987) *Chaos: Making a New Science*, New York: Penguin Books.

Goldstone, Jack (1995) "Predicting Revolutions: Why We Could (and Should) Have Foreseen the Revolutions of 1989-1991 in the U.S.S.R and Eastern Europe?", in: *Debating Revolutions*, edited by Nikki R. Keddie, New York University Press, PP: 39-64.

Goldstone, Jack (2001) "Toward A Fourth Generation of Revolutionary Theory", *Annual Review of Political Science*, 4:139–87.

Goldstone, Jack (2008) "Bully for Prediction", *Sociological Methodology*, 38 (1) 59-65.

Goldstone, Jack; Ted Robert Gurr, and others (2000) *State Failure Task Force Report: Phase Three Finding*.

Goodwin, Jeff (2011) "Why We Were Surprised (Again) by the Arab Spring", *Swiss Political Science Review*, 17 (4) 452–456.

Hechter, Michael (1995) "Reflections on Historical Prophecy in the Social Sciences", *American Journal of Sociology*, 100 (6) 1520-1527.

Keddie, Nikki (1995) "Can Revolutions be Predicted; Can their Causes be Understood?", in: *Debating Revolutions*, edited by Nikki Keddie, New York University Press, PP: 3-26.

Kiel, Douglas and Euel Elliott (1997) *Chaos Theory in the Social Sciences*, The University of Michigan Press.

Kuran, Timur (1995) "The Inevitability of Future Revolutionary Surprises", *American Journal of Sociology*, 100 (6) 1528–51.

Kuran, Timur (1997) *Private truths, public lies: The social consequences of preference falsification*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Kuran, Timur (2000) "Now Out of Never: The Element of Surprise in the East European Revolution of 1989", in: Rosemary H. T. O'kane (edt.) *Revolution: Critical Concepts in Political Science*, vol. 4, Routledge, PP: 311-48

Kurzman, Charles (2004) *The Unthinkable Revolution in Iran*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Lipset, Seymour & Gyorgyi Bence (1994) "Anticipations of the Failure of Communism", *Theory and Society*, 23 (2) 169-210.

Neuman, William Lawrence (2000) *Social Research Methods*, Allyn and Bacon Press, 4 ed.

Sayer, Andrew (1992) *Method in Social Science: A Realist Approach*, London: Routledge, 2nd Edn.

Shapiro, Leonard (1984) *The Russian Revolutions of 1917: The Origins of Modern Communism*, New York: Basic Books.

Skocpol, Theda (1986) "Analyzing Causal Configurations in History: A Rejoinder to Nicols", *Comparative Social Research*, 9 : 187-194.

Sulek, Antoni (2009) "On the Unpredictability of Revolutions", *Polish Sociological Review*, 168 : 523-537.

Tarrow, Sidney (1991) "Aiming at a Moving Target: Social Science and the Recent Rebellions in Eastern Europe", *Political Science and Politics*, 24 (1) 12-20.

Zonis, Marvin (1983) "Iran: A Theory of Revolution from Accounts of the Revolution", *World Politics*, 35, 602.